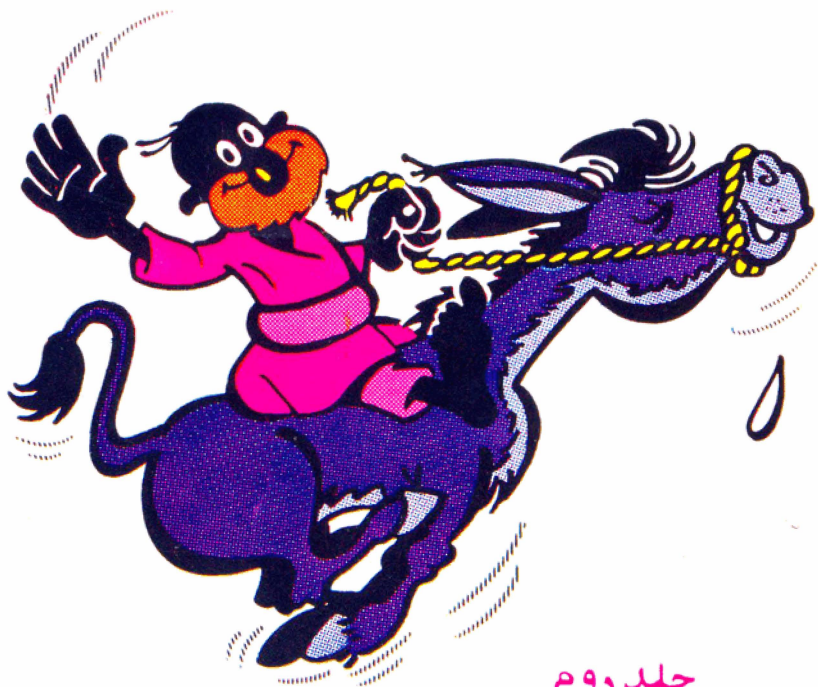


کتاب توفیق



جلد دوم

# فرهنگ توفیق

نخستین دیکشنری فکاهی دنیا  
شامل بیش از چهار هزار واژه فکاهی و انتقادی  
و دهها کاریکاتور و شعر و اطیفه و بحر طویل

۲۰  
ریال

# فرهنگ توفیق

نخستین دیکسیونر فکاهی در دنیا

شامل ۴۳۱۵ واژه فکاهی و انتقادی  
«بترتیب حروف الفباء»

(۲ بحر طویل، ۳ شعر، ۲۰ لطیفه، ۱۶ کاریکاتور و ۱۶۵ تصویر)

جلد دوم

از حرف «ف» تا «ی»

بانضمام «فرهنگ مخصوص»، «فرهنگ محلی»،  
«فرهنگ مصور» و «تفسیر المغات»

نشریه شماره ۲



## تاب توفیق

کلیه حقوق منحصراً بر روزنامه توفیق تعلق دارد  
نقل، اقتباس و تقلید بهر صورت ممنوع است

چاپ رنگین - ۱۳۴۴

**بها : دو چوب !**

فوق العاده روزنامه توفیق

تقديم بروان پاك  
« استاد دهخدا »  
بدر فرهنگ زبان پارسی

این کتاب را به هیچکس قرض ندهید  
چون هرگز بشما پس نخواهد داد!

نگویند از سر بازیچه حرفی  
کز آن پندی نگیرد صاحب هوش  
(سعدی)

## دیباچه جلد دوم

در عصر ما و بویژه در میهن ما مطبوعات فکاهی از انگیزدهای مؤثر شوق و رغبت مردم بخواندن کتاب و مطبوعات است - شوق و رغبتی که از نخستین نیازمندیهای مردم در زندگی معاصر بشمار میرود زیرا بشریت در دوران اضطراب و دلهره و وحشت و تزلزل اندیشه بسر می برد، دورانی که با پیشرفت سریع دانش و صنعت و ریشه دواندن «ماشین» درهمه پدیدههای زندگی و کشف سلاحهای مخرب و هولناکی که اگر «خدای نکرده» روزی بکار روند، کره زمین را به تل خاکستر اتمی و ویرانهای وحشتزای مبدل میسازند نیاز به اعصابی از «چدن» دارد، عصری که روز بروز سطح زندگی را بالا می برد و در عین پدید آوردن ابزارهای زندگی راحت و وسایل آسایش بخش و اثاث های تجملی زیبا و دلپذیر، برای بدست آوردن آنها ناگزیر افراد بشرا بگوشش و فعالیت روزافزون و طاقت فرسا و به کار انداختن همه نیروهای بدنی و عقلی بیش از حد متعارف برمی انگیزد و در نتیجه اعصاب را خسته و فرسوده میسازد و چه بسا که اینگونه رنجهای روانفرسا بموازات آیینهای رقابت و همچشمی و کشمکشهای گوناگون دیگر در راه «تلاش معاش» به بیماریهای روانی حیرت افزا منجر می گردد چنانکه آموزها و بررسیهای دانشمندان نشان میدهد که همدوش با ترقیات دانشهای پزشکی و روانکاوی و روانشناسی روز بروز و دمبدم بر میزان بیماران روانی در سراسر جهان افزوده میشود. ناهماهنگی پیشرفت دانشهای مادی بسرعتی برق آسا، با ادب و هر آنچه تسلی بخش روان آدمی است، بشریت را با «حیرت» و هراس و دلهره شگفتی آوری روبرو کرده است و روز بروز بر موجبات این «حیرت» و دلهره افزوده میشود. کیست که در یک ستون روزنامه ای خبرهای مربوط بترقیات فضائی را بخواند و در ستون دیگر چشمش بخبارهای جنگها و کشتارهای فجیع نیفتد، و دچار حیرت جنون آور نشود؟ و پس از تجزیه و

تحلیل چنین ناهماهنگی عمیقی میان دو نیروی خرد و عاطفه بشر معاصر ،  
برخود نلرزد و اعصابش دچار تشنج دردناکی نشود ؟

در چنین شرایطی است که مردم عصر ما ب جستجوی وسیله‌های سالمی  
برمی‌خیزند و نیاز شدیدی به تفریح و سرگرمی در خود احساس میکنند، از هر  
چه مایه غم‌اندوه و حیرت و دلهره‌گرده می‌گریزند و بدنبال وسایلی می‌روند  
که آنان را بخنده و تفریح و نیشخند و تمسخر این جهان حیرت‌انگیز و پر آشوب  
و دغدغه‌آمیز برانگیزد و پیداست که بهترین وسیله برای چنین مردمی  
مطبوعات انتقادی و فکاهی است و اینکه نوشتن «بویژه درمیهن‌ما» از اینرو  
است که گذشته از شرایط جهانی مذکور ، درمیهن‌ما هنوز مردم شوق و رغبتی  
به مطالعه و کتاب خواندن نشان نمی‌دهند و توان گفت که مطبوعات فکاهی  
ساده‌ترین و عملی‌ترین مکتب برای عادت دادن مردم به خواندن کتاب و  
مطبوعات است .

با این چند سطر موجز شاید توانسته باشم اندکی روشن کنم که ادعای  
نگارنده در باره رورنامه توفیق مبالغه یا گزافه‌گویی یا مداهنه نیست .  
انتقاد اجتماع و مطایبه‌گویی و هزل‌سرای از نظر تاریخ ادبیات  
ایران هر چند به نسبت مدیحه‌سرایی و وصف طبیعت و حماسه و غزل و غزل و  
رثا و هجو و دیگر موضوعهایی که از لحاظ محتوی در آثار گذشتگان دیده  
میشود افزون نیست اما آنچه هم بپادشاه‌ها مانده بسیار ارزنده و گرانمایه است  
و کمتر شاعری است که با همه تملق‌گویی و مدیحه‌سرایی بازهم جسته و گریخته  
در ضمن همان مضامین مدیحه یا رثا یا هجو یا غزل و حتی قطعه‌ها یا قصاید  
حکمت‌آمیز بشکایت از روزگار و انتقاد از وضع اجتماع و خویهای نکوهیده  
بسیاری از طبقات مردم خویش اشاره نکرده باشد و اگر آثار متصوفان یا  
شاعرانی همچون ناصر خسرو را در نظر آوریم در خواهیم یافت که آنان در  
ضمن اندیشه‌ها و تعالیم انسانی خویش همه صفات نکوهیده مردم روزگار  
خود را بپاد انتقاد گرفته‌اند و با نهایت تأسف باید گفت در این باره و در  
خصوص بسیاری از محتویات آثار ادبی گذشتگان هنوز تحقیق و تتبع همه  
جانبه و وافی انجام نگرفته و در شرایط کنونی کار بیشتر محققان ما در مرحله  
شکل و قالب و خلاصه‌الفاظ است نه معانی و اندیشه بلندگذشتگان . در باره  
انتقاد درآمیخته با مطایبه و نیشخند کافی است که به پیروی از مؤلف محترم  
کتاب از استاد باقدان و سرور بذله‌گویان عبید زاکانی و بویژه از «رساله  
تقریفات مشهور به ده‌فصل» وی یاد کنم که ارتباط با موضوع این مقاله دارد

و از شاهکارهای انتقادی و بذله‌گویی ادبی است .

عبید در این رساله کم حجم پر معنی آنچنان در آن روزگار تاریک «دنیا و مافیها» و «ترکان» یا طبقه فرما نروای عصر خویش و «خواجگان» و «ارباب پیشه و اصحاب مناصب» و «کدخدایی»، و دیگر پدیده‌های اجتماعی زمان خود را با نیشخندهای بجا و جمله‌ها و ترکیبات حاکی از ذوق و قره‌حه سرشار و شهامت و صراحت‌گویی يك ناقد بصیر، بیاد انتقاد گرفته است که خواننده را وادار به تحسین و ستایش می‌کند و دروی لذتی معنوی برمی‌انگیزد که از هر لذتی گرانمایه‌تر و سودمندتر است .

او در سراسر کلیات خویش و در هر فصل با اندیشه‌های بلند انسانی و همان شیوه مطایبه شیرین، وضع اجتماع و فساد و کم خردی و اعمال ابلهانۀ بشر را مسخره می‌کند. برای مثال بيك حکایت کوچک وی درباره «جنگ» اشاره می‌کند که بدین مضمون ستیزه‌جویی و نبرد فرزندان افسان را با یکدیگر کاری نابخردانه نشان می‌دهد :

روزی مردی ده‌نشین را برای جنگ بشهر می‌برند، پس از چند روز مردم ده‌اورا در میان خویش می‌بینند و از وی می‌پرسند چرا بده بازگشتی و نجنبیدی . وی میگوید : مرا به نبردگاهی بردند و گفتند باید با آن سپاه عظیم بجنگیم . من با خود اندیشیدم که هیچک از آنها را نمی‌شناسم و با آنها سابقه دشمنی ندارم بدین سبب بیدرتنگ گریختم و با خود گفتم هر کس با دیگر ی سر جنگ و ستیز دارد برود بجنگد !

از نظر مطایبه و بذله‌گویی که مهمترین غذای روحی سالم است بیشتر شاعران ایران همچون سعدی و مولوی و دیگران مطایباتی یا مستقل و یا در ضمن حکایات جدی دارند . و «دیوان بسحق اطعمه» و «البسه‌قاری» و بعدها «دیوان حکیم سوری» نیز نوعی از مطایبات است که با کنایه، برخی از از متقدمان را در شیوه پیروی از مضامین مبتذل و در جازدن در مفاهیم مکرر خسته‌کننده انتقاد هم کرده‌اند و شاید توان گفت یکی از آثار ارزنده انتقادی و بذله‌گویی عصر قاجاریان کتاب کوچک «یخچالیه» تألیف محمد علی مذهب متخلص به بهار باشد که گویا خواسته است روش نامستند و تهوع‌آور برخی از تذکره نویسان را مسخره کند و در ضمن برخی از شاعران یا وه‌سرا را رسوا سازد و توان گفت فوشته‌های وی در پدید آمدن «بازگشت ادبی» ایران در عصر قاجاریان بی‌تأثیر نبوده است .

و اما از لحاظ شادی برگزیدن و خندیدن و از اندوه و دل‌مردگی

گریختن در ادبیات فارسی شاهکارهای گرانقدری دیده میشود و بویژه اینگونه اندیشه‌ها در رباعیات خیام بصورت فلسفه خاصی تجلی میکند و فردوسی در شاهنامه بارها از «شادی» و «شادمان داشتن دل» و «رامش و خنده» سخن گفته که اینک از بیم اطناب فقط برخی از آنها بنظر خوانندگان عزیز می‌رسد:

همیشه خردمند امیدوار نبیند به جز شادی از روزگار

---

ز گیتی مرا شادمانی است بس که او هیچ مه‌ری ندارد بکس  
اگر دل توان داشتن شادمان جز از شادمانی مکن تا توان

---

شادی نشین و همه گام جوی اگر کام دل یافتی نام جوی

---

بجز شادمانی و این نام نیک از این زندگانی نیایی تورینگ

---

چو شادی بکاهد، بکاهدان روان خردگردد اندر میان ناتوان

---

چو روزی بشادی همی بگذرد خردمند مردم چرا غم خورد؟

---

سراینده باش و فزاینده باش شب و روز با رامش و خنده باش

باری روزنامه و نشریه‌های توفیق گذشته از مزیت‌های یاد کرده‌که مایه خنده و «شاد زیستن» است توسط گروهی از شاعران و نویسندگان باذوق و خوش‌قریحه و پربصیر و پربصیر نوشته میشود که در نهایت دقت و بصیرت همه لغات و اصطلاحات و مثل‌ها و کنایه‌ها و آداب و رسوم و کلیه مظاهر فرهنگ عامیانه ملت ایران را در آن منعکس می‌سازند و توان گفت این روزنامه بهترین وسیله گردآوری بخش عمده و مهمی از فولکلور ایران است. مطالب فکاهی توفیق از نظر نوآوری نیز منعکس کننده همه پدیده‌ها و تحولات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی عصر ما است و تاریخ روزگار ما از همه جنبه‌های زندگی در آن نمودار است از اینرو این همه دوستداران فراوان دارد و در حکم «قصب الجیب حدیث» سعدی است که «همچون ورق‌زر» آن را می‌برند و در هر محفل و انجمن بهترین مایه سرگرمی و تفریح و خنده و شادمانی است.

چندی پیش با خود می‌اندیشیدم که کاش برخی از سازمان‌هایی که در راه گردآوری فرهنگ عامیانه گام برمی‌میدارند، روزنامه توفیق را فیش می‌کردند و از هر بخش فکاهی و انتقادی آن رساله یا کتاب مستقلی فراهم می‌آوردند و بدینسان خدمتی بزرگ بفرهنگ ملی ما انجام میدادند. خوش‌بختانه دیری نگذشت که روزی پدیدار سردبیر گرامی روزنامه توفیق نائل آمدم و



بقول برویجه‌ها پس از چاق سلامتیهای «توفیقانه» این موضوع را با ایشان در میان نهادم و پاسخی که شنیدم بی‌اندازه امید بخش بود. ایشان بیدرتنگ جزوه‌هایی که چاپ شده بود در اختیار من گذاشتند و چون بدان نهادرتنگریستم دریافتم که فرهنگهای مختلفی را که در آن روزنامه، چاپ میشده فراهم آورده و بصورت کتاب مستقلی چاپ کرده‌اند، آنگاه گفتند روزنامه توفیق و بویژه شخص ایشان دیرزمانی است در این راه گام نهاده و هم‌اکنون از چاپ کتاب فرهنگ توفیق که مشتمل بر برخی لغات محلی استانها و شهرستانهای مختلف کشور است و همچنین فرهنگهای گوناگون انتقادی و فکاهی که از آغاز تأسیس آن روزنامه انتشار یافته است، چندفرمی بیش مانده و بزودی منتشر خواهد شد و در دسترس دوستداران آثار توفیق قرار خواهد گرفت و سپس افزودند ما در گردآوری دیگر اصطلاحات و لغات و کنایه‌ها و لطیفه‌ها و مثل‌هایی که در این نشریه چاپ شده نیز سرگرم کوشش و فعالیتیم. هنگامیکه آن جزوه‌های چاپ شده را دیدم و این سخنان را از سردبیر توفیق شنیدم بی‌اختیار گفتم: «براین مژده گرجان فشانم رواست.» آنگاه ایشان باین ناچیز پیشنهاد کردند که مقدمه‌ای بر جلد دوم این کتاب بنویسم، و من هر چند خویش را شایسته چنین کاری خطیر نمی‌دانستم از نظر علاقه وافر و دل‌بستگی بی‌شائبه‌ای که به این مؤسسه مطبوعاتی خدمتگزار ملت ایران دارم، امر ایشان را اطاعت کردم و در نهایت شرمندگی این موجد را بنظر خوانندگان عزیز ارجمندمیرسانم و امیدوارم روزنامه‌گرایی توفیق بیش از پیش در خدمات گرانمایه مطبوعاتی خویش با کامیابی و توفیق قرین باشد و در پایان باز هم یادآور می‌شوم که نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان بعللی که در آغاز این گفتار گوشزد کردم، مردم عصر ما تشنه مطبوعات انتقادی فکاهی است تا مگر از تزلزل و احساس ناامنی و بیم و وحشت از تشنج اوضاع جهان با پدید آمدن سلاحهای مهیب، لحظه‌ای آرام‌گیرد و خویش را از اندیشه‌های هراس‌انگیز اندکی برهاند و بیگمان آن دسته از هاگران و نویسندگانی که در عصر ما در این راه ذوق و قریحه خویش را بکار می‌اندازند بزرگترین خدمت را بجامعه بشریت انجام می‌دهند اما کارکنان عزیز توفیق گذشته از این خدمت بزرگ در احیای فرهنگ ملی ما نیز صمیمانه‌ترین گامهای اساسی را بر میدارند و در بنیان نهادن و تدوین فرهنگ عامیانه کوششهایی بسزا مبذول می‌دارند و نگارنده باز هم پیروزی آنان را صمیمانه آرزو مندم.

محمد پروین گنابادی



فتق بند : پاپیون طبی!	« فاب » : کرد آجر مصنوعی !
فتق بند : وارکش شخصی !	« فاب » : چوبک متمدن !!
فتق بند : جرثقیل حاجی ها !	« فاضل » آب : آب دانشمند !!
فتیله : کراوات چراغ.	فال حافظ : استخاره شاعرانه .
فحش : زبان مادری شاگرد شو فرها !	فالوده : بستنی گرمکی.
فحش : اسلحه شفاهی !!	فانوس : شمع باحجاب.
فحش : چاشنی دعوا !	« فبای آلاء ربکما تکذبان » :
فحش : تعارف جاهلی !!	ترجیع بند الهی!
فحش : کتک کاری روغن نباتی خورها !!	فتحعلیشاه : کلکسیونرزن!
	فتق بند : کمرست مردانه !

فرشته : زن پرنده ا  
 فرشته : مهماندار هواپیمای  
 افلاک ؟!  
 فرشته : تلگرافچی خدا ا  
 فرش کرمانی : گلیم اشرافی!  
 فرودگاه : طویلۀ هواپیما ؟!  
 فروشگاه فردوسی : حرمسرای  
 تهران ا



فروشگاه فردوسی : بورس کلاه  
 گل و کشاد ا  
 فروشگاه فردوسی : کلکسیون  
 چشم چرانها !!  
 فروشندهٔ بلیط بخت آزمائی :  
 ساعت متحرك !  
 فریاد : بوق گلو!  
 «فریاد» : پدر بزرگ «صحبت» ا  
 فستیوال : پسرعموی میتینک  
 فشار قبر : آغوش پیرزن .  
 فشنگ : راحت الحلقوم تفنگ

فحش : پیش قسط لکد ا  
 فراغت : مرگ زن ا  
 «فرانک !» سیناترا : [هنرپیشه  
 پولکی ا  
 «فرج بعد از شدت» : لفظ سه -  
 طلاق ؟!



«فرج بعد از شدت» : اینکه مادر  
 زن تادرخانه بیاید و همانجا  
 سخته کند ؟!  
 فرح زاد : بیلاق بیوه‌ها.  
 فردا : صفحهٔ سفیدی که درسیاه -  
 کردن آن بی‌تابیم .  
 فردوس : شهرشاعر.  
 فرسرد : لوله کشی سرخانمها ا  
 فرش : زیلوی قیمتی ا  
 فرش : کفش اطاق ا  
 فرش : زیلوی ثروتمندان ا  
 فرشته : سو فیالورن آخرت ا  
 فرشته : هنرمند عرش ا

فشنك : تف تفنك ا

فشنك : ساندويچ باروت

فضانورده آمریکائی : قهرمان

شنا در اقیانوس اطلس!

«فعالیت احزاب»: اعلامیه شروع

انتخابات .

فکر: آنچه که بیفایده مردم را

بیمار کند.



فکر: آچار مشکلات!

فکر: اسباب بازی مغز!

فلاسك : بچه یخچال .

«فلان فلان شده»: فحش دو -

مجهولی!

فلفل : سبزی اتمی!

فلفل : نشادر گیاهی!

فلفل : مادرزن سبزیجات!

فلفل : نشادر فوقانی (؟!)

فلوت : قره‌نی‌ریق ماسی!؟

فندق : تیلۀ طبیعی!

فندق : بچه کردو!

فندك : کبریت موتوری!

فندك : کبریت باطری دار!

فندك : هووی کبریت!

فندك : چراغ موشی اتوماتیک!

فندك : کبریت فلزی!

فندر: سامیه جمال میخبا!

فندر: فلز کرمکی!

فندر: قهرمان ژیمناستیک فلزات!

فندر: سیم پررو!

فواره : تف سر بالا!

فواره : آبشارنر!

فواره : شیرآبی!

فواره : آب راست کن!

فوتبالیست : کسیکه ده تیپا

میخورد تایك تیپابه توپ

بزند!

فولاد : فلز چون سخت!

فولكس واگن : قوطی کبریت

سیارا!

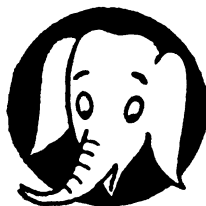
فولكس واگن : ماشین تك -

سلولی!

فولكس واگن : ماشین جیبی!

فولكس واگن : ماشین قوزی!

فیبر: مقوای کردن کلفت!



فیل : زره پوش کوشتی!

فیل : فنجان تبلیغاتی!

فیل : هر کول حیوانات.

فیل : کادبلاک هندی!

فیل : جانوری که از همه حیوانات

دیگر دل و «دماغ» دارد!

فیل : تا کسی تارزان!

فیلسوف : کسی که اگر جیبش را

زدند خودش را قانع کند

که اسکناسهایش قلابی

بوده!

### سمباده گن!

خویش را با خنده روئی بهر کار آماده کن

مشکلات زندگی را ای برادر ساده کن

تا که خندیدن بدنیایه عیش است و نوش

بهر عیش و نوش خود کمتر هوای باده کن

هر کجا دیدی کسی اخموست بر ریش بخند

خنده بر ناز و ادای دلبر و دلداده کن

هفته ای یکبار توفیقی بخر با اشتیاق

رنگ غم را با تبسم از دلت سمباده کن



پیرزن : فقط باین وسیله است که می توانم او را ادا ربه پیاده روی کنم!!

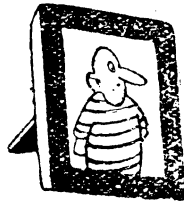
## جوابش کردم!



موی اسپید، سیه شد چو خضابش کردم  
به دو صد حیلہ چنان عهدش با بش کردم!  
داشتم يك كت صدپاره ز ارث پدری  
دم میدان سرش برد و آبش کردم!  
گر به ای بود توی خانه ما چندین سال  
میهمان آمد من کشته، کبابش کردم!  
زوجه ام مهریه بخشید و زمن گشت جدا  
بسکه از گشنگی و فقر عذابش کردم!  
فحشهایی که بمن داد زنم در شب و روز  
چاپ بنموده و یکجلد کتابش کردم!  
کلفتی داشتم، از بنده حقوقی میخواست  
زدمش تهمت و از خانه جوابش کردم!  
داشتم کوزه پر شیرۀ فاسد شده ای  
با کلك زود مبدل بشراش کردم!  
بیتی از يك غزل فرخی یزدی را  
توی اشعار خود آورده خرابش کردم!  
دزدگی کردن من مردن تدریجی بود  
هر چه جان کند تنم، عمر حسابش کردم!  
گر چه بدبختی من همچونخی نازک بود  
من زپر چانگی آنرا چو طنابش کردم!



- قابله :** مهندس استخراج بچه ا  
**قابله :** دکتر بی تربیت!  
**«قاتل» :** «ضارب» بدبیار.  
**قاجاقچی :** تاجر آب زیر کاه ا  
**قارچ :** پونز نباتی!  
**قارچ :** سنجاق ته کرد قلدچماق ا  
**قارچ :** چتر نباتی .



**قاب :** زندان عکس .  
**قابض الارواح :** کلفت زبان نفهم.



قاطر: کره خر حرامزاده!  
 قاطر: خر پیوندی!  
 قاطر: خری که روغن نباتی  
 خورده (؟)  
 قاطر: آسانسور کوهستان!  
 قاطر: حیوان پیوندی.  
 قاطر: سرحد الاغ واسب.  
 قاطر: حیوانیکه «به خورده خره»!  
 قاطر: خرخواجه.  
 قاطر: آغا محمد خان حیوانات.  
 قالی: اسکناس قوی الجئه.  
 قالیچه: کادیلاک حضرت سلیمان.  
 «قانونی»: سفارشهاییکه از طرف  
 مدیر کل برسد.



قایق: تا کسی آبکی!  
 قبالة عقد: بلیط ورودی جهنم!  
 قبر: منزل شخصی!  
 قبر: هتل مجانی!  
 قبر: منزلی که کرایه ندارد.  
 قبر: سالن تشریح مخصوص  
 حیوانات!  
 قبر: اطاق خواب بدون پشه و مگس!



قارچ: چتر حشرات!  
 قاروقورشکم: ساعت ظهر کواک!  
 قاری: هنرمند مذهبی!!  
 قاری: خواننده اموات.  
 قاشق: هلیکوپتر غذا!  
 قاشق: نماینده دست!  
 قاشق: شن کش دهان.  
 قاشق: اهرم غذا.  
 قاشق: بیل خوراک.  
 قاشق: جرثقیل غذا.  
 قاشق: جنین بیل!  
 قاشق: برانکار غذا!!  
 قاشق چایخوری: قاشق نابالغ!  
 قاشق چایخوری: نوه ملاقه.  
 قاشق و چنگال: ارباب رجوع دهان!  
 قاطر: الاغ شاگرد اول!

قبرستان : يارك باستانشناسی!  
 قبرستان : فلك دكترا  
 قبرستان : بايگانی آدم .  
 قبرستان : فرودگاه اموات!  
 قبرستان : تنهاجائيكه اطاق خالی  
 پيدا «می شد»  
 قبرستان : كلکسیون اموات !  
 قبرستان : شهرستان مرده آرا!  
 قبرستان : آسایشگاه همگانی !  
 قبرستان : خیابانهای بی برق  
 جنوب شهر.  
 قبرکن : معمار آخرت.  
 قبرکن : کسی که از این دنیا بآن  
 دنیا نقب می زند !



قبرستان : يارك باستانشناسی!  
 قبرستان : فلك دكترا  
 قبرستان : بايگانی آدم .  
 قبرستان : فرودگاه اموات!  
 قبرستان : تنهاجائيكه اطاق خالی  
 پيدا «می شد»  
 قبرستان : كلکسیون اموات !  
 قبرستان : شهرستان مرده آرا!  
 قبرستان : آسایشگاه همگانی !  
 قبرستان : خیابانهای بی برق  
 جنوب شهر.  
 قبرکن : معمار آخرت.  
 قبرکن : کسی که از این دنیا بآن  
 دنیا نقب می زند !

قصاب : جراح بی عنوان!  
 قصابی : بهشت کربه ها!  
 قصابی : باغ وحش حیوانات اهلی!  
 قطار: کرم کدوی آهنی!  
 قطار: هزارپای مصنوعی!  
 قطار: کاروان آهنی.  
 قطار: مجمع الانوبوس!  
 قطارشر: ترن حیوانی!  
 قطارشاه عبدالعظیم: بنز بی دود!  
 قطب نما : چراغ راهنمای  
 کاپیتان !

قبرستان : يارك باستانشناسی!  
 قبرستان : فلك دكترا  
 قبرستان : بايگانی آدم .  
 قبرستان : فرودگاه اموات!  
 قبرستان : تنهاجائيكه اطاق خالی  
 پيدا «می شد»  
 قبرستان : كلکسیون اموات !  
 قبرستان : شهرستان مرده آرا!  
 قبرستان : آسایشگاه همگانی !  
 قبرستان : خیابانهای بی برق  
 جنوب شهر.  
 قبرکن : معمار آخرت.  
 قبرکن : کسی که از این دنیا بآن  
 دنیا نقب می زند !



قد بلند : آدم عمودی !  
 «قدح» : دانگشتانه ای که موافق  
 دولت باشد.  
 قد کوتاه : آدم افقی !  
 قر: موجودی کمر!  
 قر: جوهر کمر.  
 «قر بون صدقه»: فحش در لفاف .

قلب : ایستگاه گیرنده عشق

قلب : پمپ بنزین خون

قلب : موزه عشق



قلب : فرودگاه عشق

قلب زن : کاروانسرای دودرا

قلب زن : سفارتخانه شیطان

قلب زن : فرودگاه بین‌المللی

قلع : سفیداب فلزات

قلقلک : توفیق عملی

قلک : بانک فقرا

قلک : کوزه پول خورا

قلم : عصای نویسنده

قلم : باطون کاکا توفیق

قلم : نویسنده سربزیرا

قلم : عصای انگشت

قلم خودنویس : قلم شیرده

قلم خودنویس : قلم دوات سرخود

قلم درشت : هر گول قلمی

قلم نی : خودنویس برمیخ

قلوه سنک : جمله معترضه در

نان



قطب نما : کمک دنده کاپیتان

قطره چکان : نوزاد تنقیه

قفسه : پاتوق لباس

قفل : دکمه در



قفل : چیزی که بدون گوشمالی کار

نمیکند

قفل : دربان بدون مواجب

قلب : باطری بدن

قلب : ساعت کوشتی

قلب : موتور بدن

قلب : کنتور عشق

قلب : کاربورانور بدن

قلب : صندوق پس انداز عشق

قلب : ساعت بی کولک

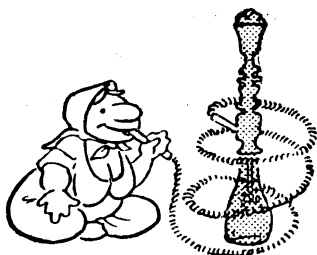
قلب : پایتخت بدن

قلب : تلمبه عشق

قلب : میعادگاه رگها

قلیان : تنقیه بادی ؟!

قلیان : چپق آبدار!



قلیان : سیگار روده دراز.

قلیان : سیگار همراه باموزیک!

قلیان : بلبل درخت تنباکو؟!

قلیان : مادر شوهر مصنوعی!!

قلیان : رادیوئی که فقط ایستگاه

مادرزن را میگیرد»؟

قلیان : پیرزن چوبی!

قلیان : ویلون آرشه سرخود!

قلیان : مسلسل بی حال!

قلیان : قورباغه قلبی!

قلیان : سیگار موزیکال!

قمار: غم آرد.

قمار باز: جیب بر ظاهر اصلاح!

قمر مصنوعی: گلوله سرگردان.

قمر مصنوعی : عاشق زمین !

قمر مصنوعی : جاسوس آسمان !

قمرمه : تانکر سرباز.

قنات : رودخانه با حجاب!

قنادی : بهشت مکس !

قنادی : انبار قاقالی لی !

قنادی : رستوران مکس!

قندی: کلوخ شیرین.

قند : مزه چائی!

قند : الماس شیرین !

قند : شکر نخاله !

قنداق : سیل بند بچه ؟!

قنداق : محل حبس بچه با اعمال

شاقه.

قنداق : پارکینگ بچه شیر

خوار!

قنداق : غلاف بچه!

قورباغه: فولکس واگن حیوانات!

قورباغه : بلبل آبی!!

قورباغه : استرویلیامز بدقواره!

قورباغه : بلبل زمستان!

قورباغه : خروس شبانه !

قورباغه : بلبل ذوحیاتین !

قورباغه : خواننده ای که بدون  
 رادیو معروفست ؟  
 قورباغه : رادیوی آبی !  
 قورباغه : ماهی با گذرنامه !  
 قورباغه : کلاغ شناگر !  
 قوری : آقا بالاسر سماور !  
 قوری : آفتابه منقل !  
 قوری : کلاه سماور .  
 قوری : جوجه آفتابه !  
 قوز : سگس اپیل مردانه !  
 قوز : کوهان آدم !

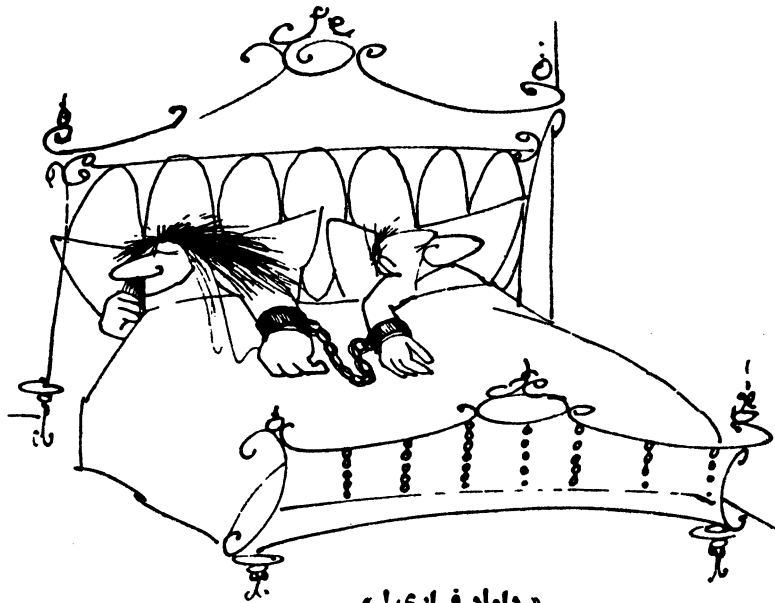


قوز : کوله پستی طبیعی .

قوز : پستان عوضی !  
 قوز بالا قور : مادرزن !  
 قوطی کبریت : سر باز خانه کبریت .  
 قوطی کبریت : اتوبوس بنکیها .  
 قهوه خانه : محل کنفرانس  
 بیکارها !  
 قیچی : کیونین پارچه !  
 قیچی : مادر شوهر پارچه !  
 قیچی : باغبان ناخن !  
 قیچی : اره خیاط !  
 قیر : آدامس حبشی !  
 قیر : سریش پوست کلفت !  
 قیر : خمیر سیاه پوست !  
 قیف : بلندگوی بی برق و باطری !  
 قیف : دهان مصنوعی پیت !  
 قیمة : بدن کسیکه سوار اتوبوس  
 شود .



پلیس به راننده کامیون  
 - ... ایت !



« داماد فراری ! »



## خسبیس .!.

محسن خان که آدم بی  
اندازه خسبیس و ناخن خشکی  
بود مریض شد و بحال احتضار

افتاد. فرزندانش که دست کمی از او نداشتند اطراف او را  
گرفتند و شروع به گریه زاری کردند. یکی از پسران با حق  
وهق گریه از دیگران پرسید:

- اگر آموولانس بخوایم چقدر از ما میگیرند؟

- ... سی چهل تومنی آب میخورد.

- خیلی گران است. . . اگر کاری بیاوریم چقدر

تمام میشود؟

- ده پانزده تومن ...

- باز هم گران است ... اگر حمال صدا کنیم چقدر

خرج بر میدارد؟

- هفت هشت ده تومن ...

- باز هم خیلی گران است ...

در اینموقع محسن خان که هنوز نیمه جانی داشت بزحمت  
زیاد سرش را بلند کرد و گفت:

- حق داری پسرم! ... خیلی گرانست،

بهتر است تا دیر نشده پیاده برویم!!؟!



کارت ویزیت : ملاقات کتبی !  
 کارد : چاقوی کردن شق.  
 کارمند : منتظر الاضافات !  
 کارمند : ساعت «ماه شمار»!  
 کارمند : دائم المقروض !  
 کارمند (ماهپانه دار) : خواهان  
 کوتاهی عمر «؟»  
 کارمند : واسطه حقوق و طلبکارا  
 کارمند : رب النوع بی پولی !

«کابینه؟» : سائن اندیشه !?  
 کاج : هفت سین شب ژانویه !  
 کاج : درخت نامسلمون!  
 کادیلاک : الاغ رجال !  
 کادیلاک : اتوبوس هوسانه!  
 کارتن : لحاف پرونده !  
 کارتونک : مفتش جیب کارمند !  
 کارتونک : دام مکس !



«کاکاتوفیق»: ذغال کوشتی!  
 «کاکاتوفیق»: ایرانی دوبله  
 بافريقائی!  
 «کاکاتوفیق»: خنده فروش!  
 کالباس: سوسیسی ورزشکار!  
 کالباس: دسته هوتک (!)  
 خوردنی!



کالسهک: فولکس واکن بچه  
 کالسهک: حجله متحرک!  
 کالسهک: تاکسی بچه!  
 کالسهک: اتومبیل شیرخوار!



کامیون: جدجیب!!  
 کاندیدا: وکیل کال!

کارمند: مخترع نسبه!  
 کارمند: تقویم سیارا  
 کارمند: مراتض وطنی!  
 کارمند: نی قلیون طبیعی!  
 کارمند: آدم قسطی!  
 کارمند پیمانی: صیفه دولت



کارمند دولت: مستشار کرسنگی.  
 کارنامه: استشهاد تنبلی!!  
 کاریکاتور: دست آویز حمله.  
 «کاریل جسمان»: اصغر قاتل فرنگی!  
 کاسب: آدم تقلبی!  
 کاسکت: کماجدان سر!؟  
 کاسه: بشقاب قر!ا  
 کاسه: پیشخدمت کوزه!  
 کاشی: آجر ترسو!  
 کاغذ: میدان اسب دوانی قلم!  
 کاغذ: نوسری خور قلم!  
 کاغذ توالت: آفتابه خشک!

کت : غلاف بدن.  
 کتاب : وراج بیصدا!  
 کتاب : معلم لال  
 کتاب : دفتر روسیاه!  
 کتاب : اکسیر علم!



کتیری : آفتابه پرچانه!  
 کتک : دست آویز خانمها برای  
 رساندن درجه محبت!  
 کتک : کت کوچولو!  
 کتک : فحش دستی!  
 کتک کاری : دسرازدواج!  
 کتک کاری : دسرفحش!  
 «کتلت» : شامی متمدن!  
 کته : کاریکاتوپلو!

کچل : سرلم یزرع!  
 کچل : چراغ سیار.  
 کچل : انسان «آینه سرخود»!  
 کچل : اسفالت طبیعت.  
 کچل : آدم خوشبختی که با  
 سلمانیهای بی انصاف «سر»  
 و کار ندارد.

کاتگورو : حیوان قنذاق سرخود!  
 کاه گل : نططوروالرین وطنی!  
 کاه گل : ریل ماله!  
 کاه و جو : چلو کباب الاغ!  
 «کاهوسرگه شیر» : «غذای

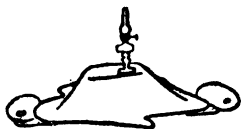
فصل» روزسیزده!  
 کباب : چرم قلبی!  
 کباب : غلاف سیخ!  
 کبریت : زندانی کله خشک!  
 کبریت : کسیکه از یک بوسه  
 آتش میگیرد!

کبریت : مادرزن سیکارا  
 کبریت : فندک قلبی!  
 کبریت : فندک کله دار!



کبک : سوفیالورن پرندگان!  
 کبوتر : پست هوائی بی دردسرا!  
 کبوتر : موشک وطنی!  
 کبوتر باز : رادار کفترا!  
 کبوتر نامه رسان : پستی وظیفه  
 شناس!  
 کپسول : دواى باحجاب!

کرسٹ : چتر نجات پستان !  
 کرسٹ : رختخواب ممہ !  
 کرسٹ : پیش بند پستان .  
 کرسٹ : اندرونی دامن !  
 کرسٹ : فتق بند باسن!  
 کرسٹ : صندوق لیمو!  
 کرسٹ : کمپرس بی برق و باطری !  
 کرسٹ : قنذاق شکم !  
 کرسٹ : جک پستان !!  
 کرسٹ : قنذاق مکش مرگہما !  
 کرسٹ : طویلہ پستان !  
 کرسٹ فروش : اولین مشتری  
 بہشت !



کرسی : بخاری باحجاب !  
 کرسی : یخچال زمستانی (?)  
 کرسی : حمال لحاف !  
 کرسی : محل تصادف پاہا !  
 کرسی : مکانی کہ ہم فقرا بدنبالش  
 میدوند وہم کله گندہہا !  
 کرسی : شرکت سهامی ایران  
 گاز (۱)

کچل : آدم صیقلی شدہ !  
 کچل : آدمی کہ از شر برق می برد !



کچل : یول بر اینر خدائی !  
 کچل : مزرعہ آفت زدہ !  
 کدو : گیاه کچل .  
 کدو : بادمجان سفید پوست !  
 کدو : دمدير کل ، میوه جات !  
 کدو سمائی : تنها اسمی کہ با  
 مسماست !

کراوات : کمر بند یقہ !  
 کراوات : مدال همیشه آویزان !  
 کراوات : بند تنبان بالا تنہ !  
 کراوات : بند تنبان کردن !  
 کراوات : پرچم انفرادی .  
 کراوات : افسار تمدن !!  
 کراوات : دستمال سینہ باباہا !  
 کرباس : حریر پوست کلفت !  
 کرسٹ : غلاف پستان !  
 کرسٹ : دلمہ ممہ !

کرسی : تاریکخانه پاها!

کرسی : محل عشق‌بازی پاها!؟

کرسی : بخاری مبله !!

کرسی : شوفاژسانترال(؟) وطنی.

کرسی : میزناهارخوری باستانی!

کشتارسمه : آموزشگاه چاقو -

کشی!

کرفس : گردن درازهایی که

سر خود را آلمانی میزنند!!

کرکری : ترانه رجال!

کرم : مار اهلی.

کرم : بتونه صورت!

کرم ابریشم : مستاجر پيله!



کرم شب چراغ : کارخانه برق

حشرات

کرم و ماتیک : روغن ر کریس

ماشین خوشگلی زنها .

کروک : کلاه نم‌دی ماشین!

کره ماه : اطاق خالی خدا!

«کریستف کلمپ»: کسیکه بتواند

در تهران يك اطاق خالی

پیدا کند!

کشتی : دعوی قلبی!

کشتی : اتوبوس دریا!

کشک : کاریکاتور ماست .

کشک : چیزیکه هم اسم است

و هم «حرف»!؟

کشک : اسباب دلگیری .

کشکول : فلک درویش!

کشکول : قمقمه درویش!

کشکول : باک درویش!

کشمش : انگور پیر!

کشمش : غوره خوش اخلاق!

کشمش : انگور بازنشسته!

کشمش : قنددهاتیها.

کشمش : انگور جا افتاده!!

کشمش : مادر بزرگ انگور.

کشیده : پرده دوم بوسه.

کشیش : پیش‌نماز نامسلمان!



کفشی : جائیکه کفش « قالب

میکنند»!

کفشی : نعلبندی آدمیزاد!

کفن : لباس رسمی روز قیامت!  
 کفن : کت و شلوار آخرت!  
 کفن : لباس خداپسندانه!  
 کفن : لباس رسمی آن دنیا!  
 کفن : چادر نماز مرده‌ها.  
 کفن : لباس خائمه خدمت!



کلاس : دکان معلم.  
 کلاس : بازداشتگاه محصل!



کلاغ : پرنده چادر چاقچوری!  
 کلاغ : پدر بزرگ مکس!  
 کلاغ : بلبل آفریقائی.  
 کلاغ : مکس عهد رستم!  
 کلاغ : خیرنگار بالدار!  
 کلاغ : مرغ اسمو کینگک پوش!  
 کلاغ : پرنده عزادارا.  
 «کلاغ پرس» : زنجیر عدل کا کا  
 توفیق!

کفش : نعل چرمی!  
 کفش : پاتوق پا.  
 کفش : پارکینگ پا!  
 کفش : وصله پوش جوراب!  
 کفش : صندوق پا!  
 کفش : تایرانسان  
 کفش پاشنه بلند : جک زنانه.  
 کفش تابستانی : کفش بی حجاب  
 کفش دوز : پیشه و رحشرات!  
 کفش دوز : لاک پشت حشرات!  
 کفش دوز : پیشه و رحشرات!  
 کفش دوز : فولکس واکن حشرات  
 کفگیر : خاک انداز پلو!



کفگیر : راکت پلو!  
 کفگیر : خاک انداز آبله‌رو!  
 کفگیر : بیل کوتوله!  
 کفگیر : ظرف تیرباران شده!  
 کفن : ربدو شامبراموات!!  
 کفن : اونیفورم اموات!!  
 کفن : تنها لباسی که تا آخر عمر  
 کار می‌کند!  
 کفن : لباس «آخرین» مد!?

کلاه گیس : موی عمومی.



کلفت : کسیکه کار خانم را کم میکند و کار آقار زیاد !!

کلفت : زاپاس خانم!

کلفت : دسر (۱)

کلفت : جلد دوم خانم!

کلفت : زن زاپاس!

کلفت : سرخر خانم (۱)

کلفت : چاشنی مطبخ!

کلفت : خانم یدکی!

کلفت : زن بی جهازا!

کلفت : ویتامین خانگی!

کلفت : کمک دنده خانم!

كك : مامور قفلک.

كك : قهرمان پرش حشرات.

كك : مفتش بدون جوازا!

كلم : کله دار سبزیجات!

کلاغ سیاه ! پرندۀ مؤمن!

کلاه : همسر هر جانی!

کلاه : چتر بی دسته!

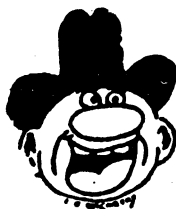
کلاه : آبروی کچل!

کلاه : آباژور سر!

کلاه : ستار العیوب گر ها!

کلاه : شیء مشترك المنافع کلاه

بردارو کلاه گذارا!؟



کلاه : قابلق سر!

کلاه : چیزیکه برداشتن و -

گذاشتنش هر دو جرم است.

کلاه : شیر وانی سر!؟

کلاه : سر نگهدار!

کلاه : شلوار سر!!

کلاه : آقا بالاسر.

کلاه : محبس کله!

کلاه گیس : زلف سیار!

کلاه گیس : نوال سر کچل!

کمان حلاجی: تارماقبل تاریخ!

کمان حلاجی: تارمجنون .

کمد: یخدون متمدن!

کمد: زندون موقت لباس!

کمر بند: خط استوای بدن .

کمر بند: شال شهری!

کمر بند: حلقه هولاهوپ چسبان!

کمر بند: بدتنبان مدرن!

کمر بند: قفل شلوار!؟

کمر بند: افسارشلوار!!

کمر بند چرمی: کباب سلطانی

کافه‌ها.

کمانچه: ویلون زمین خورده!

کمسیون: نشستند و گفتند و

برخواستند.

کمسیون اداری: معاشقه مدرن!

کمسیون اداری: سینمای

پیشخدمت!



کنار دریا: تحریر گاه!

کلم! عمامه طبیعت .

کلم: بقچه سبزیجات .

کلم: کاهوی آبستن!

کلوخ: معاون آفتابه!

کلوخ: آفتابه خشک!!

کلوخ: آفتابه صحرایی!!



کله: کمپوت عقل!

کله: سرستون بدن!؟

کله آقای ساعت: مدفن هوش!

کله طاس: پیست اسکیتینگ -

رینگک شیشه!

کله قند: شیاف فیل!

کله قند: دسته هونگ شیرین (۱)

کله قند: موشک ایرانی!

کلید: ارباب رجوع قفل!

کلید: هندل قفل!

کلیسا: مسجد ژیکولوویسند!

کلیه: پالایشگاه بدن!!

«کلیه»: کارخانه رسومات بدن .

کماج: نان شکم کننده.

کماجدان: کلاه یدکی آجان!

کمانچه: سازشکاری!

کنتور: ترازوی اداره خاموشی !  
 کنتور: خبرنگار شرکت برق !  
 کنتور: قبان برق !  
 کندو: انوبوس بنز زنبورها !  
 کندو: مستراح عمومی زنبورها !  
 کندو: «ساندویچ زنبور» !  
 کندو: آبریز گاه زنبور عسل !  
 کنکور: سرفلی دانشگاه !  
 کنکور: فیلتر دانشگاه !  
 کنکور: لولوخور خوره محصل !  
 کود: ویتامین سبزیجات !  
 کود: «حب اتم» زمین !  
 کود: چلو کباب نباتات !  
 کودشیمیائی: کودپاستوریزه !  
 کودکستان: دانشگاه غوره !  
 کورتاژ: زایمان قاچاقی !  
 کورک: کورمردم آزار !  
 کوره آجرپزی: آتشن زمین !  
 کوزه: محل اقامت رفوزه !  
 کوزه: فلاسک کلی !  
 کوزه: یخچال وطنی !  
 «کوسه»: نجاردربائی !  
 کوسه: ریش شته زده !  
 «کوسه»: مادرزن ماهی !  
 «کوسه»: ماهی بی ریش !  
 کوفته قلقلی: خانمهای کوتاه  
 قدی که پالتوی پوست هم  
 میپوشند.  
 کوک: دنده ویلون !  
 .... کولا: کلاه آبکی !  
 کولر: تلویزیون بی تصویر !  
 کوه: کورک خاک  
 کوه: بردبان کائنات !  
 کوه: سکس اپیل زمین !



کنکور: زایشگاه دیپلمه ها !  
 کنکور: الگ دانشجو !  
 کنکور: ایستگاه دیپلمه ها !  
 کنه: سریشم حیوانی.  
 کنه: پونز کوشتی !  
 کنیاک سه ستاره: سروان مشروبات !  
 کو بیسم: هنر آبله رو !  
 کوپن: چک بی محل.  
 کوپن قندوشکر: بهترین دوی  
 مرض قند !



کیسه کش : سپور بدن.  
 کیسه کش : کیسه هم با آدم  
 ورمیرودا... وهم از آدم پول  
 نمیگیرد!  
 کیف : جیب یدکی!  
 کیف : کشکول خانمها!  
 کیف خانمها : آرایشگاه متحرک.  
 کیف زنانه : صندوق دستی.



«کیم» فواک: بستنی سستی!  
 «کیم» فواک: هنرپیشه لیس زدن!  
 کیمیا : تخت خالی در مریضخانه  
 دولتی.



کوه : سرخرزمین!  
 کوه : دیوار خدا!  
 کوه آتشفشان : اکزوززمین!  
 کوه آتشفشان : ذوب آهن خدا!  
 کوه دماوند: بیلاح تهران!  
 «کیپکاناورال» : مرکز پرتاب  
 « زیر دریائی؟! »  
 کیسه : قشوی آدم  
 کیسه : دستکش دلاک!  
 کیسه : مداد پاکن بدن!  
 کیسه : سمباده بدن!  
 کیسه : کونی سعادتمند. (؟)  
 کیسه توتون : آخورچپق!

خنده دروازه بان شهر خوشی است  
 آنکرا خنده نیست شادی نیست



مرد - بخدا خانوم چمدونتون خیلی سنگین بود!..

## == دروغ! ==



هوشنگ ( با تلفن) - بابا

جون ، باباجون ، زود باش بیا  
خونه .

پدر - چیکارم داری؟ مگه اتفاق بدی افتاده؟

هوشنگ - آره ، زود باش پاشو بیا خونه .

پدر - آخه هوشنگ جون من کار دارم ،

رئیسم نمیداره پیام .

هوشنگ - زود باش مرخصی بگیر ، یه

مرتیکه غریبه توی آشپزخونه دازه ماما نموماچ میکنه .

پدر باعجله خودش را بخانه میرساند و سراسیمه

بطرف آشپزخانه میرود .

هوشنگ ( در حالیکه بالای پله ها ایستاده و

دهن کجی میکند) :

- هو ، هو ، هو ...! هو ، هو ، هو ...! دروغ بود! دروغ

بود! اون مرتیکه نو کرمون بود... دماغ سوخت!!..

دماغ سوخت؟!...



«گامبارین»: کریستف کلمب

آسمان ا

گالش: کیوه زمستانی!

گانگستر: دزد آمریکادیده ا

گاو: کوساله سینما سکوپا

گاو: پهلوان دیمی!

گاو: خری که از تعجب شاخ در

آورده ا

گاو: لبنیاتی متحرك ا

گاو: خواننده جاز حیوانات ا

گاراژ: طویله فرنگی ا

گاراژ: مسافرخانه و مایل نقلیه ا

گاری: درشکه یک طبقه .

گاز: بوسه خر کی.

گاز: ماچ وحشیانه!

گاز: بوسه پردردا

گازاشک آور: آب پیاز قلبی ا

گازاشک آور: روضه خوان بین-

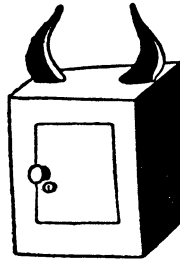
المللی!

گازانبر: کیوتین میخ ا



- گدا : تقویم کوشتی .  
 گدا : باج گیر هیچکاره !  
 گدا : میلیونر ژنده پوش!  
 گدائی : کاسبی بدون سرمایه .  
 گربه : پیشخدمت سمج!  
 گربه : خورده پلنک !  
 گربه : پلنک باز نشسته .  
 گربه : بازرس کل آشیز خانه .  
 گربه : پلنک بامعرفت دار!  
 گربه : کار آگاه منزل .  
 گردن : پایه سر .  
 گردن : لولای سر!  
 گردن : وسیله سرافرازی!  
 گربه : نشادر موش !  
 گربه : جاندارم موشها!  
 گرد باد : هولاهوپ باد !  
 گردن : منارجنبان سر !

گاو صندوق : بانک شخصی  
 پولدارها!



- گاو صندوق : صندوق شاخدار !  
 گاو صندوق : فلك اعیان و اشراف!  
 گاو میش : حیوان قره قاطی .  
 گج : سفیداب ساختمان .  
 گج : پودر عمله .  
 گج : سنک روغن نباتی خورده .  
 گج : آهک بی بخار .  
 گدا : فلك آدمهای خوب !  
 گدا : انسان اوراق!  
 گدا : کاسب سیار .  
 گدا : طلبکاری مدرک «؟»  
 گدا : صندوق خیریه !  
 گدا : کاسب دعا فروش !  
 گدا : اداره مالیات برجیب .  
 گدا : آهنربای پول!  
 گدا : ضبط صوت دعا!

گللاب : عطربا خدا !  
 گللاب : «عطرسو آردو قمر»  
 گللابی : دنبلان کياهی  
 گل آفتابگردان : چشم چران -  
 کياهان !  
 گل ارمني : گل نامسلمون!  
 گل تاج خروس : گل ژیکولو  
 (زلف کرنلی) .  
 گل ختمی : گل مجالس «ختم»!  
 گل ختمی : مسهل سرپائين ا  
 گل زرد : گل ترسيده !

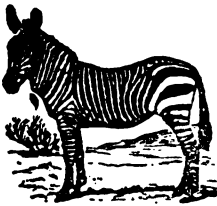


گلف بازی : الڪ دولك مدرن!  
 گلوله : لوله تفنگ غذا !  
 گلو : ترعه بدن .  
 گلو : راه آب شکم .

گردن : سکوی کله !  
 گردن بند : افسارزنانه .  
 گردن زن : دست اندازمرد .  
 گردن مرد : زين زن ا  
 گرمابه : کارخانه قتیله سازی -  
 وطنی !!  
 گرمابه : محل سرویس آدمها ا  
 گره : قفل نخي!  
 گره : نیشگون لباس ا  
 گریپ : اسهال بينی ؟  
 گریه : خنده بی نتا  
 «گری!» گوری پك : هنریشه  
 کچل ا



گریه : اسلحه کرم خانمها  
 گریه : بمب اتم خانمها .  
 گریه : خنده آبدارا؟  
 گریه : ادرار چشم ا  
 گریه : زور بچه و اسلحه -  
 مادر بچه .  
 گریه : ناله آبدارا  
 گللاب : عطرا خوندی .



گورخر: زندانی فراری (؟)

گوزن: چوب رختی متحرك!

گوساله: كادكال!!



گوسفند: بنكاه كاموا!



گوش: دستۀ سر.

گوش: كيرندۀ بدن.

گوش: درودروازۀ رجال!

گوش: خبرچين مغزا

گوش: راهروى صدا .

گوش: اسباب بازی معلم!

گوش: معشوقۀ عينك.

گلوله: ويتامين تفنگك .

گليم: آبروى كارمند .

گليم: قالى كچل!

گماشته: همرديف نو كر .

گماشته: نو كر بى جيره ومواجب!

گناه: كارت ورودى جهنم!

گنبد: پستان زمين!

گنبد: ممة مسجد.

گنبد: حامله اى كه هيچوقت وضع

حمل نميكند!

گنجشك: چر كنويس بلبل!

گنجه: پناهگاه عشاق!

گندم: كذرتامۀ آدم و حوا!

گندم: مصالح ساختمانى نان .

گنگنه: « مستخدم حق و حساب

پس افتاده! »

گوجه فرنگى: روژخوراك.

گوجه فرنگى: چراغ خطر

جاليز!

گورستان: هتل اموات!

گورستان: اطاق خواب ابديت!

گورخر: قبرالاغ (۱)

گورخر: خر كو بيسم!

گوشواره : لنکر سر.  
 گوشواره : لوستر گوش!  
 گوشه عکس : پونز کاغذی.  
 گونه : ساحل چشم.  
 گونی : کت و شلوار زغال!  
 گیتار : نارنامسلمون!  
 گیسو : آلاچیق صورت!



گیسو : سرپوش سبک مغزی!  
 گیشه : دکان شرکت واحدا  
 گیلاس : میوه آبخوری!  
 گیوه : بالش فقرا!  
 گیوه : ماشین سواری فقرا!  
 گیوه : کفش سفید پوست!

گوش : پنجره سر.  
 گوش : آنتن بدن.  
 گوش : جارختی عینک!  
 گوش : دستگیره سر.  
 گوش : کریدور صدا!  
 گوشت : کت و شلوار استخوان!  
 گوشتکوب : کرزر روغن نباتی  
 خورده!  
 گوشتکوب : عصای قر!  
 گوشتکوب : اسلحه خدیجه  
 سلطان!  
 گوشتکوب : میل زورخانه آشپز  
 خانه!  
 گوشتکوب : چکش نخود و لوبیا.  
 گوشتکوب : باطون آبگوشت!  
 گوشتکوب : کمک دندان!  
 گوشتکوب : اسباب پذیرائی آقا!



گوشواره : پاندول گوش.



## غول بی شاخ و دم !!

حسنعلی خان که کور مادر زاد بود بعد از يك عمل جراحی مشکل توانست دنیا را تماشا کند. دکتر پرستار او سپرده بود که نام اشیاء و خاصیت آنها را برای او شرح دهد. پرستار با مهربانی نام اشیاء را با او آموخت و حسنعلی هم بدقت بذهن خود سپرد. یکروز دکتر پرستار گفت : - فکر میکنم دیگر حالتش کاملاً خوب شده و باید بزودی مرخص شود، اما برای آخرین بار آزمایش دیگری می‌کنم، او را برای گردش بیابان بیمارستان ببر . پرستار طبق دستور دکتر، حسنعلی خان را در يك روز آفتابی بیابان برد .

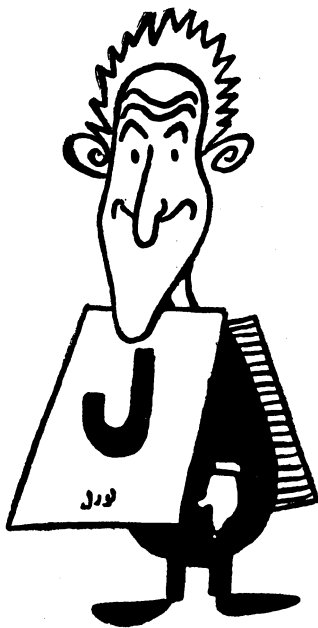
حسنعلی خان که اشیاء تازه‌ای می‌دید بکمک ذهن خود نام آنها را بیاد می‌آورد .

اما ناگهان قلبش از دیدن جسم غول پیکر و سیاهی که در مقابل او مشغول ادا درآوردن بود بشدت بضربان افتاد . حسنعلی خان هرچه سعی کرد تا آن جسم بدهیکل را از خود دور کند نتوانست و بالاخره از ترس فریادی کشید و بیهوش بزمین افتاد . دکتر با عجله خود را بیابان رسانید و از پرستار علت را پرسید.

پرستار درحالیکه رنگ‌رنگ برنگ می‌شد گفت :

- آقای دکتر ، چیزی نشده فقط من فراموش کرده بودم که اطلاعاتی درباره سایه‌اش باو بدهم؟! ....





لالهزار: حسرتگاه!..  
 لامپ : شیشه روشندل!  
 لامپ : دنبان سقف ا  
 لانه مرغ : حرمسرای خروس!  
 لانه مورچه : کافه آرتسوران مار-  
 مولک!  
 لایتچسبک : مادرزن ا  
 لب : استراحتگاه بوسه ا  
 لب : سماق گوشتی ا  
 لب : فرودگاه بوسه!

لاس : مشت و مال شفاهی!  
 لاشخور: جت گوشتی!  
 لاک : واکس ناخن.  
 لاک : حنای فرنگی.  
 لاک : ماتیک پاکت سفارشی.  
 لاک پشت : شپش بیابانی!  
 لاک پشت : نامه رسان حیوانات!  
 لاک پشت : فولکس واکن طبیعی!  
 لالهزار: خیابان قلمی .

لبخند : خوش گوشت !  
لب : پلك دندان!  
لب : ایستگاه بوسه!  
لب خانمها : استامپ صورت  
آقایان !!

لبخند : خنده بی رمق !  
لبخند : خنده كال !  
لب زن : فرودگاه لب مرد.  
لباس : لفافه انسان  
لباس : خیابان «اطو»!  
لباس دکولته: نمایشگاه سینه‌های  
عریان!  
لبو: بستنی زمستان !  
لجن : نه‌دیگ حوض !



لنگه : پیش پرده لباس !  
لنگه : اونیفورم دلاکها !  
لنگه : دامن مدپائین زانوا  
لنگه : مایوی جاهل !  
لنگه حمام : پارچه هر جایی !  
لنگه کفش : باطون زنانه !



لبخند : شال حاج آقاها !  
لبخند : پتوی کوسه !  
لبخند : محرم اسرار !

لوله هنگه : آفتابه مومن ا	لنگه کفش : پتک دختران حوا ا
لوله هنگه : مدیر کل مبال ا	لنگه کفش : اسلحه سردخانمها ا
لیفه : بادکنک دلاک ا	لنگه کفش : «دنبل» خانم ا
لیفه : تونل بندتنبان ا	لنگه کفش : شیء دوکاره .
لیفه : متروی بندتنبان ا	لنگه کفش : کوشکوب مونث ا
لیفه فقرا : بولوار شپشها ا	لنگه کفش : پارابلوم زنانه ا
لیفه شلوار : کیف کاکا ا	لنگه کفش : سیلی جنس لطیف .
لیله القدر : شب مرگ مادرزن (۱۱)	لنگه کفش : اسلحه خانوادگی .
لیمو : پستان درختی ؟	لواستر : سالن رقص پشه !!
لیمو : میوه سکس اپیل دار !	لواستر : چراغ سرمایه دار!
لیمو : صوفیاورن میوه جات ا	لولا آب : روده زمین ا
لیمو : مستاجر کمرست ا	لوله بخاری : اکروزاطاقا
لیمو عمانی : پستان پیرزنها ا	لوله تفنگ : تونل فشنگ ا
لیموناد : شامپانی بی پولها .۱.	

برادر جان دگر پنجشنبه آمد  
 حواس بنده هم کم جنبه آمد !  
 کنون خواهم پی تجدید نیرو  
 بخوانم ساعتی «توفیق» - یا هو!

## دلیل منطقی!

اوس علی بنا را باین اتهام که همکارش را از روی  
چوب بست بزمین پرتاب کرده محاکمه میگردند ، رئیس  
دادگاه گفت :

– همکار شما يك دنده و یکدستش شکسته وسینه‌اش  
ضرب دیده وهر دو پایش هم قلم شده‌است و خدائی بوده که  
نمرده ، چرا اینکار را کرده‌اید ؟

– آقای رئیس ، خودش خواست ، منم کردم !  
– چطور ؟ خودش خواست که از آن بالا بپائین  
بیندازیش؟

– اجازه بفرمائید تا خدمتتان عرض کنم ، رفیقم با  
من بحث وجدل بیخودی میگردمنهم یقه‌اش را گرفتم و از  
بالای داربست آویزانش کردم ، فریاد کشید و گفت : «دارم  
خفه میشم ، ولم کن ، ولم کن !» منم همان را که خودش  
گفت کردم نه او را زدم و نه فحش دادم ،...: ولش کردم .

– اما تو فکر نکردی از  
ارتفاع چهار طبقه داری او را  
بزمین میندازی ؟

– چرا ، فکر کردم ، اما خود او  
هم میدید که از کجا آویزان است  
و فریاد میکرد «و ولم کن .!»





ماتمسرا : خانه مرد دوزنه!

ماتیک : رنگ خوردنی !

ماتیک : کرم سرخ پوست !

ماتیک : وازین خجالتی !

ماتیک : ملاقه لب!

ماتیک : اسفالت لب خانمها .

ماتیک : خوراک عشاق !

ماتیک : واكس لب .

ماتیک : خیانت سنج خانمها!

ماچ : رشوه زنانه .

ماچ : استامپ عشق ؟!

ماچ : نف مالی «خاطرخواهی»!



ماچ : پیش قسط ازدواج !

ماچ : کتک کاری لبها !

ماچ : تمبر عشق!

ماچ : شیتیلی عشق ا

ماچ : شیرینی عید ا

مادرزن : سفته نکولی ا

مادرزن : زن از جنگ بر گشته ا

مادرزن : مسلسل طبیعی ا

مادرزن : عزرائیل خانگی ا

مادرزن : رهبر انقلابیون منزل ا

مادرزن : عصاره عزرائیل ا

مادرزن : کاریکاتورزن .

مادرزن : وزیر جنگ خانه ! !

مادرزن : کرم زندگی ا

مادرزن : مزاحم چسبناک ا

مادرزن : مادر شوهر مرد ! ?

مادرزن : همردیف باز نشسته -

عزرائیل .

مادرزن : المثنای دیوا

مادرزن : سرباری ا

مادرزن : عزرائیل علنی ا

مادرزن : خرس مناطق معتدله ا

مادرزن : کنسر سیوم دامادا

مادرزن : نشادر طبیعت ا

مادر شوهر : سوهان روح !

مادر شوهر : عزرائیل خاکی ا

مادر شوهر : عروس باز نشسته ا

ماچ : طناب متحرک .

ماچ : بند تنبان مراض ! ?

ماچ : تسبیح مار گیر ا

ماچ : شال کردن درویش ا

ماچ : شیلنگ مراض ا

ماچ : طناب کوشتی ا

«ماچلو» : چلو کباب مراض ا

ماچ «چلو» «ماست» رویانی ! :

هنر پیشه خوراکی !

مارمولک : مار روغن نباتی خورده ا

ماساژ : لاس همراه بادستمزدا

ماستمالی : محاکمه کله کنده ها .

ماست و لبو : سالاد فقرا .

ماش : عدس سیدا

ماشین آبه یوه گیری : انوبوس

بنز میوه ا



ماشین اصلاح : تراکتور بدن :-

ماشین تحریر : ماشین با سواد ا

ماشین تحریر : « ماشین - ؟ »

ژیکولتها ا

ماشین تحریر : آهنربای زنها ا



ماه : اتوی کاهگل!  
 مالیات : خمس زور کی!  
 مالیات : باج سبیل دولت!  
 مامور مالیات : دراکولای کسبه!  
 ماما : دکتر نامرد!  
 مأمور متوفیات : متصدی بایگانی  
 انسان .  
 ماه : خورشید مالاریائی .  
 ماه : ستاره سنگین وزن!  
 ماه : ستاره پیوندی!  
 ماه : «قمر مصنوعی طبیعی»!  
 ماه : نورا فکن خدا.  
 ماه : معشوقه مفلسها!  
 ماه : خورشید شبانه!  
 ماه : چاشنی آسمان!  
 ماه : قمر مصنوعی خدا!  
 ماه : معشوقه بی خرج شاعرها!  
 ماه : خورشید روغن نباتی خورده!  
 ماه : چشم چران نیمه شب.  
 ماه «رمضان» : دارالتأدیب شکم!  
 ماه «شوال» : ماه غسل روزه خورها!



ماشین جوجه کشی : دارالایتام  
 جوجه ها!

ماشین چمن زنی : ریش تراش  
 غول!

ماشین دو طبقه : حمام بخار  
 متحرك!

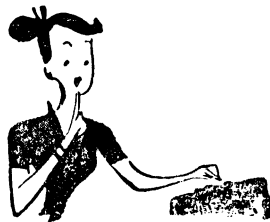
ماشین دو طبقه : اتومبیل دو قلو.

ماشین دو طبقه : ماشین حامله!

ماشین نویس : «کلفت» دولت!

ماشین نویس : تنقل مدیر کل!

ماشین نویس : چاشنی اداره!!



ماشین نویس : هنرمند اداری!

ماشین نویس : تلویزیون اداری!

ماشین شرکت زائد : پیست رقص

مسافرین!



ماه غسل : سیزده بدرازدواج.

ماه غسل : ماه غسل .

ماهوت پاک کن : مسواک لباس!

ماهوت پاک کن : جاروب خوش

بخت.



ماهی : بندتنبان کوتاه «؟»

ماهی : استرویلیامز حیوانات!

ماهی : مورچه دریا!

ماهی : سپورحوض!

ماهی : زیر دریائی بدون برق و

باطری!

ماهی پلو: گوهر شب چراغ!

ماهی تابه : جهنم ماهی!

ماهیچه : بچه ماهی!!



مايو: لباس بی تربیت!

مايو: شلوار آشوبگر!

مايو: شلوارواترپروفا!

مايو: شلوارقرتی!

مايو: روکش باسن!

مايو: زیرشلواری دکولته!

مايو: آهنربای چشم مردها

مايو: لنک مدرن!

مايو: کیف پائی (؟)

مايو: کوچکترین لباسی که -

بزرگترین وظیفه را بعهد

دارد!



مايو: نوار! خوش شانس!

مباحثه : دوئل آخوندی!

مبل : صندلی بی دست و پا .

متاهل : اسیرجنک نکرده!

متر: ترازوی پارچه .

متر: شال کردن خیاطها!

متکا : ساندویچ پر!

متکا : بوم غلطون روغن نباتی

خورده!

متکا : تشك سر .  
 متکا : ساندویچ پنبه !?  
 مثانه : آب انبار بدن !  
 مجرد : آنکه بریش دنیا -  
 میخندد !  
 مجرم : احمقی که گیر میافتد .  
 مجسمه : آدم خشکیده !  
 مجسمه ساز : پدر قلبی !?  
 مجلس : تنها جائیکه میان دعوا  
 «حلو» قسمت میکنند .  
 مجلس : «حمام زنانه» مردانه !?  
 مجلس : استاسیون حرف .  
 مجلس : پرورشگاه و کلا !  
 مجلس : اطاق خواب همگانی !  
 مجهول ابدی : سن خانمها .  
 مجل : آخرین نفریکه شاگرد -  
 شو فر میگوید : « آقا جا -  
 نداره » !  
 محصل : اسباب بازی فرهنگ !  
 محصل : کدای نمره !  
 محضر : مکان جوشکاری آدمها !  
 محکمه دکتر : اداره کارپردازی  
 متوفیات !?  
 مداد : قلم دمیاه !  
 مداد : چوب باسواد !?  
 مداد : خودکار قلبی !  
 مداد : نویسنده بی سواد !  
 مداد : عصای انگشت !  
 مداد ابرو : وسه خشک .  
 مداد پاک کن : کیسه حموم کاغذ .  
 مداد تراش : سلمانی مداد !  
 مداد تراش : متخصص ختنه  
 مداد !  
 مداد تراش : مادرزن مداد .  
 مدارك اداری : سفارشنامه ها !  
 مدح : عسلی که با گوش میخورند .  
 مدرسه : دارالبطالة !  
 مدرسه : اداره محصل !  
 مدرسه دخترانه : هالیوود وطنی !  
 مدکیسه ای : ساندویچ جنس لطیف !  
 مدیر کل : آبتن ناز !  
 مدیر کل : خروس اداری !



محصل : دانشمند کال !

مدیرکل : کارمند حامله !  
 مرتاض : حاجی الك آدمها!  
 «مرتجع» : فحش بین المللی.  
 مرد : زنی که سن حقیقی اش را -  
 بگوید!

مرد : جنس بی مشتری ؟!  
 مرد : بارکش زن !  
 مرد دوزخه : گندم بین دو سنگ  
 آسیا.  
 مرد زن دار : کبوتر جلد!  
 مرد مردان : کسیکه تا آخر عمر  
 زن نکیرد!  
 مرده : مریض بازنشسته !  
 مرده شو : دلاک نفرین شده !  
 مرده شو : دلاک چشم ودل سیر!  
 مرغ : خروس نامرد!  
 مرغ : پرندۀ تخمی!  
 مرغ : خدیجه سلطان خروس !  
 مرغ حق : «کاکا توفیق» پرندۀ !  
 مرغ حق : قاضی پرندگان!  
 مرغ حق : پرندۀ تلخ.

مرغ حق : پرندۀ ای که صفحه اش  
 روی خط افتاده !  
 مرکب : جوهر عزا دارا!  
 مرکب : بنزین قلم.  
 مرکب : جوهر سیاه پوست .  
 مرکب : خون دوات.  
 مرگ : زندگی تحت الارضی!  
 مرگ : سانسور زندگی.  
 مرگ : پایان تحصیل بشر!  
 مری : آسانسور لقمه.  
 مری : دالان خانۀ شکم !  
 مریض : تخته مشق دکترها!  
 مریض : آدم پنچر!  
 مریض : جنس عزرائیل پسند.  
 مریض : فرشته دکترها ؟!  
 مریض خانۀ دولتی : کشتار گاه .  
 مژگان : دربان چشم.  
 مژگان : آباژور چشم.  
 مژگان : پرده حصیری چشم .  
 مژگان : لشکر کارد چشم!  
 مژه : ریش چشم !  
 مژه : آفا بالا سر چشم .  
 مژه : نیزه شاعرانه.  
 مژه : برف پاک کن چشم!  
 مژه : سیخونک عاشقانه .



مسلسل : تفنگ پرچانه !  
 مسلمان : ارمنی سانور شده (۲)  
 مسواك : جاروی دهان!  
 مسواك : دلاك دندان!  
 مسواك : آرشه دندان!!  
 مسواك : سمباده دندان !  
 مسهل : سپوره معده!  
 مسهل : هندل شكم!  
 مسهل : مأمور اجرای شكم!  
 مسهل : كار كرفنی معده.  
 مسیو : آقای نامسلمان !  
 مشت : چكش كوشتی!



مشت : چك قلمبه!  
 مشت : كوشتكوب كوشتی !  
 مشت : وزارت دفاع بدن!  
 مشتری : كیمیای بازار!  
 مشروب : نشادر مایع !  
 مشروب : بخاری آبکی !  
 «مشغول!» : «غول» «مشهد»  
 رفته!!

مس : فلز خجالتی!  
 مس : فلز سرخ پوست !  
 مسابقه : قمار شرعی!  
 مست : دیوانه مصنوعی.  
 مستخدم دولت : كدای قرن ام!



مستراح : اطاق بی ادبی!  
 مستراح : اطاق فكر و خیال.  
 مستی : جمع بین انسان و حیوان.  
 مسجد : محل رانده و وی مؤمنین .  
 مسجد : باشگاه (۱) مذهبی.  
 مسگر : آرایشگر مس !  
 مسگر : پیشه ور رقاص!  
 مسگر : كاسب كچل.  
 مسگر آباد : كوی آدمهای  
 خوشبخت!  
 مسگر آباد : اداره باستانشناسی!  
 مسلسل : اسلحه غرغری!  
 مسلسل : امشی آدم.  
 مسلسل : تفنگ مسهل خورده!

مشك : تانكرسقا !!

مصاحبه : استنطاق مؤدبانه.

مصحح روزنامه : تنها کسی که

از اول تا آخر روزنامه را

میخواند!

مصدر: دایهٔ مذکرا!

مطب دکتر: تعمیر گاه انسان!

مطبخ: محل رانده ووی آقاو کلفت!



معاون : عیال اداری!

معاون : کمک دندهٔ رئیس!

معدل : حساب دخل و خرج محصل!

معدن : رحم کوه!

معهده : کیسهٔ شکمو!

معهده : کلکسیون غذا!

معهده : آشپزخانهٔ بدن!

معهده : کاراژ غذا!

معهده : تیوب شکم.

معهده : لابراتوار کارخانهٔ بدن.

معهده : «باك» غذا.

معهده : کارپردازی بدن.

معهده : مهمانخانهٔ غذا.

معصوم : کسیکه بدست سلمانی

بد گرفتار شود!

معلم : ملك الموت شاگرد.

معلم : کسیکه نه متأهل است نه

مجرد!

معلم : فقیر آبرودار!



مغز : بی سیم کله!

مغز : مستاجر کله!

مغز : مسافر خانهٔ فکرا!

مغز : زایشگاه خیال!

مغز : دایرهٔ بایگانی سرا!

مغز : وزیر فرهنگ بدن.

ملا مکتبی : مرغ جوجه دارا!  
ملائصر الدین : آدم فکاهی!



ملائصر الدین : کاکا توفیق باستانی!  
ملائکه : ارمک پوشان مدرسه خدا!  
ملائکه : ماشین نویس خدا!  
ملك الموت : ساقی ریشوا  
ممتحن : عزرائیل محصل!  
ممولی : کمک دنده کاکا  
ممولی : چرکنویس کاکا توفیق!  
ممولی : کاکا توفیق حیوانات!  
ممه : نار کیل کوشتی!  
ممه : دستگیره سکس!  
ممه : لیموی بی بوا  
ممه : باد کنک کوشتی!  
ممه مصنوعی : لاستیک سکسی!  
من : (بشمار بوط نیست)  
مناجات : وسیله اطفاء ذوق آوازه  
خوانها درماه رمضان!

مغز خر: طعامی که زنان از بهر  
شوهر سازندا  
مغز دیوانه : پادکان تخلیه شده!  
مغز نویسندہ : طویله سوژه!  
مقبره ظہیر الدوله : اطاق خواب  
هنرمندان  
مقررات : سنگی که همیشه بهای  
ضعیف میخورد.  
مقره : متکای سیم!  
مقوا : کاغذ کردن کلفت!  
مقوا : کاغذورزشکار!  
مگس : گدای پرندہ ( سمج )  
مگس : بازرس مواد غذایی .  
مگس : هواپیمای میکروبی!  
مگس : آهنگساز تابستانی!  
مگس : فضول «فضولات» .  
مگس پران : پیچہ الاغ .  
مگس طلائی : جواهر فروش  
حشرات!  
«مگس گیرک» : تارزان حشرات!  
مگس وپشه : هیئت ارکستر فقرا .  
ملافه : چادر نماز لحاف !!  
ملاقه : کردن درازهای کله -  
کوچک!

منقل : بخاری کرسی  
 منیزی : شیر کافه قنادیهای  
 استانبول و لاله زارا  
 منیژه خانوم : شپش بعضی ها!  
 «مو» : درخت افلیج  
 مو : آرزوی کچل!  
 مو : طناب بند بازی بعضی از  
 حشرات!



موج : رقص عربی آب!  
 موج : قوز آبکی!  
 موج : جفتک چارکش دریا!  
 موج : دست انداز آب!  
 موجر : عزرائیل مستاجر.  
 موجین : کازانبرهشم!  
 مور : رفیق قدیمی سلیمان!  
 مورچه : کدبانوی حشرات!  
 مورچه : حمال غلات!  
 مورچه پرداز : هلیکوپتر  
 مورچهها!

منار: پاشنه کفش خانمهای مدرن!  
 منار: شاخ زمین  
 منار: چنار آجری.  
 منارجنبان : منارمست!  
 منارجنبان : منارطاواری!  
 منارجنبان : بیلاخ اصفهان!  
 منار: دود کفی دعا!  
 منجم : مهندس آسمان!  
 منجم : فضول خدا!  
 منجم : کسیکه نه عاشق است و نه  
 دیوانه ولی باز هم به «ماه»  
 نگاه میکند!



منزل کاندیدا: کافه رستوران سپورا  
 منشی : کسیکه شما مطلبی را با-  
 غلطهای انشائی باومیکوئید  
 و او غلط های املائی را هم  
 بآن اضافه میکند!

موشك : صادرات زمین.

موشك آمریکائی : ماهی (؟) فلزی!

موشك آمریکائی : زیر دریائی

مدرن!

موی سر : چمنزار بدن!

موی گدا : جنگل شپشها!

مهتاب : آفتاب خونسرد.

مهتاب : آفتاب «عاشق».

«مهر» : انگشت فلزی!

«مهر» : سنگ قبر موش!

«مهر نماز» : زنون بهشت!

«مهر نماز» : فرودگاه پیشایمی

مؤمنین!

مهریه : اتیکت دخترا!

مهریه : نرخ زن.

مهریه : نازشست خانمها.



مهمان بی خبر: آنکه نوکر چشم

دیدنش را ندارد!

مهندس : عملاً تحصیل کرده!

میزان الحرارة : تب سنج هوا.

میخ : یونز کفش!



مورچه : انوباربری حیوانات!

موز: خیار شیرین!

موز: خیار کاشی!؟

موز: خیار مالاریائی.

موز: میوه شب جمعه!

موز: خیار هندی!

موزائیک : آجر شیک پوش!

موزائیک : خشت فرنگی!

موزائیک : قالی بی پشم!

موش : درا کولای خانمها!

موش : آدامس کربه.

موش : پلیس مخفی آشپزخانه!

موش : قاچاقچی حیوانات!



موش : غذای متحرك کربه!؟

موش : بازرس نرسو.

موش : محتکر خانگی.

موش : لولو خور خوره خانمها.

موش : دزد زیر زمینی!



میزاداره : متکای کارمند !

میزان الحرارة : هوا شناس  
راستگوا

میکرب : پیاده نظام عزرائیل!

میکروفون : بوق حمام مدرن!

میمون : آدم نرسیده !

میمون : انسان [در حال توسعه!

میمون : الویس پریسلی حیوانات!

میوه : تخم مرغ درخت (ا)

میمون : چرك نویس آدم!

میخ : چسب فلزی !

میخ : ویتامین کفش !



میخانه : آبشخور آدم !

میخ طویله : سنجاق ورزشکارا!

میدان توپخانه : پایگاه آدم هوا

کنی!

میدان گمرک : فروشگاه فردوسی

جنوب شهر!

میز : چهارپای بی جان!



... دلوزی !?

و

آتش سوزی ...



فای : کلمه «نون» و «آب» دار.

فای : اسلحه سردخانها !

فای : آچار بدن !

فای : زلف انگشت !

فای : بازداشتگاه میکرب !

فای : بیج کوشی شخصی !

فای : استخوان نرسیده !!

فای : ضامن دارخانها.

فای : آدامس بیچه ها !

فای : سنکرا انگشت !



فای : وارث پدر !

فای : سرپاسبان کشتی !

ناخن : کازانبرانگشت.  
 ناخن گیر : کیوتین ناخن !  
 ناخن گیر : بچه فیچی!  
 نارگیل : نخودجنگلی.  
 نارگیل : مجسمه میمون!  
 نارنجک : بچه بمب !  
 ناز : دست اندازعشق!  
 ناز : پارازیت عشق!  
 ناز : قهر بامزه!



نامه رسان : پیامبری ادعا!  
 نامه عاشقانه : چهار مضراب  
 ازدواج و پیش درآمد بدبختی!  
 نان : بنزین انسان.  
 نان : قنطاق پنیر!  
 نان سفید : باطون نانواها!  
 نان سنگک : لاستیک ارزان قیمت!  
 نان سنگک : کلکسیون حشرات!  
 نان سیاه : نان کنگوئی!  
 نان سیلو: آجر قزاقی!  
 نان لوانش : نان مینیا تورا  
 نانوائی : کارخانه سیمان !  
 نان ماشینی: قوم و خویش فیبر!  
 ناودان : دماغ دیوار!!



ناز: کم خرجترین وسیله موفقیت  
 زنها .  
 ناز: مخالفت ظاهری با انعقاد  
 قرارداد!  
 ناز: پیش درآمد رضایت!  
 ناشی : کسیکه از شب اول قربان -  
 صدقه زنش میرود!  
 نافی : قهوه خانه بین راه !  
 نافی : مکسک شکم!

نسیم : پنکه طبیعی !  
 نسیم : طوفان شاعرانه!..  
 نسیم : طوفان شیرهای!  
 نسیه : بلیط بخت آزمائی!  
 نشادر: کمک دنده الاغ!  
 نشادر: بنزین ملا نصرالدین !!  
 نشخوار: آدامس کاو.  
 نصیحت : آنچه بگویند و نکنند!  
 «نظر قربانی» : پرستاری جیره  
 و مواجب !!  
 نعل : کفش «استپ» الاغ.  
 نعل : دمپائی الاغ!  
 نعل : کفش کفش !  
 نعلبکی : آبریز گاه استکان!  
 نعلبکی : قالیچه استکان (!)  
 نعلبند : کفاس الاغ.  
 نعلین : کفش مشترک مؤمنین  
 و زنها .  
 نعنا : ادو کلن سبزیجات !  
 نفت : «لحاف ملا نصرالدین ؟»  
 نفت : ادرار زمین!  
 نفت : ذغال رقیق!  
 نفت : محصول تبعید شده!  
 نفت : آب کندیده (؟)

ناودان : آبخار اهلی !!  
 ناودان : جوی عمودی!  
 ناودان : لوله سربهوا !  
 نای : دودکش ریه!  
 نایلون : چرم فرنگی!  
 نخ : لباس قرقره!  
 نخ : فرمان بادبادک !  
 نخ : شال قرقره!  
 نخ : طناب غصه خورده!  
 نخ : بند تنبان قرقره!  
 نخود : ساچمه دیزی!؟  
 نرخ شهرداری : آفت اجناس !



نردبان : پله کان سیار.  
 نردبان : اسکلت پلکان.  
 نردبان : خط آهن سربهوا!  
 نردبان : پله لاغراستخوانی!  
 نسخه دکتر: عزرائیل کاغذی!  
 نسخه دکتر: آدرس سر راست  
 مسگر آبادا

فقت : طلای بدبوا!

فقتالین : مادرشوهر بید!

فقت سیاه : پدیکور اسبها.

فقرین : فحش خانگی!

فقرین نامه: صورت حساب کافهها!

فقاش : عکاس دل کننده.

فقاشی کو بیسم : کاربیکاری!

فقد : نسیه عجول!

فقص عضو: سرمایه کدا.

فقطه : چاشنی کلمات .

فکیر و منکر: بازپرسان آخرت .

فماز: ورزش خدا پسندانه !!

فماز جماعت : میتینگ احزاب

اسلامی.

فمایندۀ ملت : وکیل «الدوله»!

فمره : سخاوت معلم!

فمره : حقوق محصل!

فمک : سنگ ترازوی معلم!

فمره : شناسنامه ماشین!

فمک : شکرشور (۱۱).

فمک : نخودهر آش.

فمک : شکر بزمه!

فمک پاش : دوش بانمک!

فمکدان : شیء فکاهی!؟

«نمی دانم» : راحت جان!

نواله : ساندویج شترا

«نور» من ویزدوم : هنرپیشه

نورانی!



فوکر: کسیکه اگر جوان باشد

آقا را عذاب میدهد و اگر

پیر باشد خانم را!

فوکر با وفا : رازدار خانم.

فون (ن) : غذای الفبا!

فونک قلم : زبان خود نویس.

فون بربری : نان وحشی!

فون ماشینی : آجرپاستوریزه!

فه : جواب مثبت خانمها!

فنی : رادیوی بی برق و باطری

چوپانها .

نیشگون : نیش هوس دار!  
 نیشگون : فشار احساسات!  
 نیشگون : کازدستی!  
 نی قلیان : دراه آب، دودا  
 نی قلیان : دود کشر چوبی!  
 نیکل : فلز رنگ و رو پریده .  
 نیلوفر : بوته کرمکی!  
 نیمرو : غذای مجردها.  
 نیمرو : غذای کم رو (؟)

نی : لوله اکروز قلیان.  
 نی : مراسم سازها.  
 نی : چوب قلیان آوازه خوان!  
 نیش : بوسه حشرات!  
 نیشکر : چوب خوردنی!  
 نیشگون : بوسه انگشت!  
 نیشگون : کیره کوشتی!  
 نیشگون : ناخنک عشق!



## بچه حق و حساب دون!

حسن آقا واعظ مشهور هر هفته

شبهای جمعه در مجلسی که عده‌ای از

معاریف و رجال شرکت داشتند سخنرانی



میکرد و از اینکه صاحب‌خانه همیشه موقع سخنرانی

او میخوابید و صدای بلند خورخور میکرد ناراحت

بود، بالاخره فکری بنخاطرش رسید و به پسر کوچک

خودش گفت! اگر نگذاری صاحب‌خانه موقع سخنرانی

بخواهد ۱۰ تومن بتو میدهم. بدبختانه آنهفته هم

صاحب‌خانه خوابید و بیشتر از همیشه خورخور کرد! در

آخر مجلس حسن آقا سراغ پسرش رفت و گفت:

— مگر قرار نبود نگذاری صاحب‌خانه بخواهد

وده تومن از من بگیری؟..

پسرش جواب داد:

— چرا، اما او بیست تومن بمن داد که

بگذارم راحت بخواهد!!



والده آقا مصطفی : انتلیجنت

سرویس جیب بغل !؟

وام : ویتامین دولت!

وام : نزول خوش نام!

وان : خزینة نامسلمون!

وانت : حمال موتوری!

«وان» هفلین : هنرپیشه حمومی!

وجدان : دادگستری بدن.

ورزش : نماز غیر شرعی!

ورزش : کار بدون مزد.

ورزش رادیو: رقص ناشتا!

وزارت بهداری : پاتوق عزرائیل.

واجب الزکوة : کسیکه دو زن

داشته باشد.

وارث : مفتخوری در درس.

وافور: وسیله اجرای سمفونی

شماره ۱۶

وافور: چپق آ بستن .

وافور: پستانک تریاکی!

وافور: هالترشیره ای!؟

وافور: قره نی تریاکیها .

وافوری: قهرمان خشخاش وزن!

واکس : ماتیک کفش .



وکالت : تجارت برضرا؟  
وکالت سنا : جوانی کجائی که  
یادت بنخیر.

وکالت شورا : اول بسم الله.

وکیل مجلس : کارخانه صحیح  
است، احسنت!

وکیل مبرزه : آنکه حق را باطل  
کرداند.

ویلون سل : ویلون مسلول!

ویلون سل : قهرمان سنگین وزن  
آلات موسیقی



ویولونیست : تنها کسیکه بساز  
خودش میرقصد.

وزارت «دادگستری» : حائیکه  
«عدل» را «پهن» میکنند!  
وزارت دارائی : وزارت کسر  
بودجه!

وزارت کار: اداره توزیع اردنگی!  
وزارت کار: محل سر شماری  
بیکارها!

وزیر کار: بیکار سر شناس!  
وسط خیابان : آبریز گاه الاغها.  
«وسعت مشرب» : بهانه دورویی.  
وصال : دسر عشق.

وصله : «آرم» فقر.

وصله : زینت لباس فقرا!

وعده : دسر «حرف»!

وعظ : لالائی پامنبرروها.

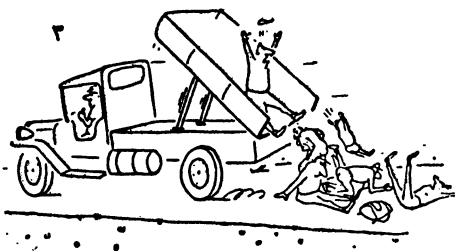
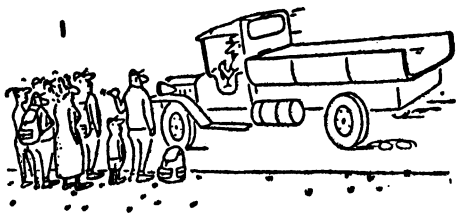
«وغ وغ صاحب» : آکوردهون  
وطنی.

آن کزو آدمی بود زنده

چه تواند بود بجز «خنده»؟

خنده هر درد را بود دارو

خنده غم را زدل کند جارو!



« رفع زحمت ! »

## چاخان ها

«علیرضاخان» بادوستش «آقا رضا» توی کافه نشسته بودند ، برای اینکه حوصله شان سرنرود شروع کردند برای هم چاخان کردن !..

«علیرضاخان» گفت:

- دیروز خواستم برم تو وان خونه مون حموم بکنم دیدم مقداری مودم سوراخ خروج آب وان جمع شده. وقتی دست بردم وموها رو جمع کردم و از وان در آوردم، باکمال تعجب دیدم ازسوراخ وان زنم هم دنبال موها بیرون آمد!... وبعدمعلوم شد رفته بوده وان روتمیز کنه، از بس لاغر بوده با جریان آب داخل سوراخ وان رفته وهمونجا گیر کرده بوده !!..

« آقا رضا ، سینه ای صاف کرد و گفت:

- به ، این که چیزی نیست !.. پریروز من يك كيلو گيلاس خريدم بردم خونه بازنم مشغول خوردن گيلاس ها بوديم كه خانم يك دانه هسته گيلاس رو اشتباهاً قورت داد ! وبیچاره از بس ضعیف وریزه میزه ولاغره، همون هسته گيلاس چنان شکمش رو بالا آورد که وقتی بعد ازظهر بدیدن مادرش رقتیم واودخترش رو بااونحال دید یکه ای خورد وپرسید :

- وا !!.. مهربی جون تو کی آبستن شدی که من خبر

نداشتم !!..



هروئین : قاقالی لی هنرمندان!

هروئین : نشادرعوضی!؟

هزارپا : حیوان دروغگو!

هلیکوپتر : ملخ آسمانها!

هلیکوپتر : هواپیمای هر جائی!

هلیکوپتر : پنکه سیار!

هالیوود : خاک سکس خیز!

هالیوود : شعبه بهشت!

هتل : قهوه خانه اشراف!

«هر» : معشوقه هنرمندا!

هر کول : رستم فرنگی!

هروئین : مولد هنر!!

هروئین : تریاک مدرن!

هندل : سيخونك ماشين.  
 هواشناسي : دروغكوي رسمي.  
 هندوانه : «خربزه»، خجالتی.  
 هواپيما : بادبادك آهني.  
 هونگ : جسم نوسرى خورا  
 هين : استارت الاغ!



هما : سيكارسكى!



« بدون شرح! »



— ... نمیتونستید شما ها هم مثل دیگران این کارا تو نو  
تو سینما بکنین!؟

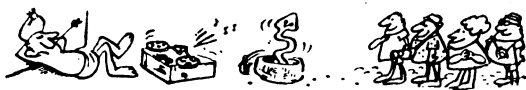
## بذا باشه ؟!

گردلبرمن ، بد شده بامن بذا باشه  
بامخلص مفلس شده دشمن بذا باشه  
گر بسته به افسونگری و عشوه و اطوار  
از پشت ، کت آفت و سوسن بذا باشه  
هر دم که روم تا که از او قول بگیرم  
گر وعده دهد تا سر خرمن بذا باشه  
هر لحظه اگر صد چومنی را بنماید  
دیوانه خود با قر و با فن بذا باشه  
در ساحل دریا اگر آن دلبر قرتمی  
کنده است لباسش همه از تن بذا باشه  
گر سخت سرش بند شده بیخبر از من  
با خسرو و اسکندر و بیژن بذا باشه  
هوشنگ مکن شکوه از آن بی فک و فامیل  
چون بوده از اول دلش آهن ، بذا باشه!



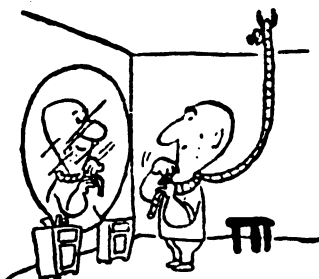
یخچال : بخاری تابستانی.  
 یول برای نتر: مدیر کل هنرمند(؟)  
 یویو : اسباب بازی کرمکی!  
 ینگه دنیا : آبدزدك نفتا  
 ینگه دنیا : نخودهر آش.

یادداشت : کتابچه فراموشی !  
 «یا...علی!» : جراثقال وطنی  
 یتیمچه : غذای بی پدرمادر!  
 یخ : سنگ آبکی.  
 یخ : سنگ دلسردا



مرغاض مبتکر !





خبر آمد که حرف «ی» تموم شد  
ده یالا! وقت اصلاح و حموم شد!

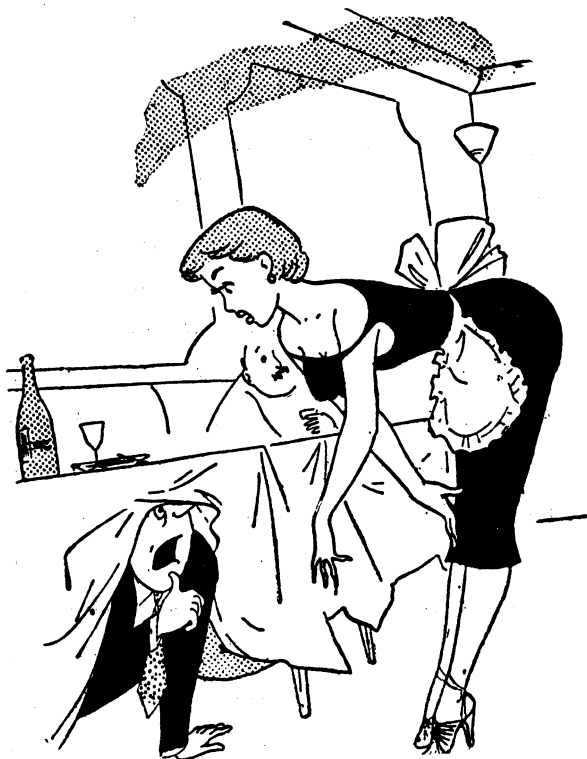
زدم جستی و بستم رادیو را  
گرفتم در کفم «توفیق» نو را  
که گفتند از قدیم از روی تحقیق  
به پنجشنبه فقط: «توفیق»، «توفیق»!

## احتیاط ۱

قوای پیاده نظام در حرکت بود ناگهان « مامور دیده بانی، به یک سرگروه بان رسید و با صدای خیلی ضعیف باو گفت « ۹ کیلومتر داریم تا بمرز برسیم ». سرگروه بان هم بر حسب وظیفه جریان را (با همان احتیاط و آهستگی) به مافوق گزارش داد. سلسله مراتب همین طور ادامه پیدا کرد تا مطلب به اطلاع سرهنگ رسید و او هم به فرمانده تیپ مراجعه کرد و بطور « درگوشی، بعرض رساند « ۹ کیلومتر دیگر تا مرز فاصله داریم ». فرمانده که جریان را یادداشت کرده بود با تعجب پرسید : « این موضوع که آنقدر محرمانه نیست، پیرا باین آهستگی گفتید؟ » سرهنگ اظهار بی اطلاعی کرد و گفت چون از سرگرد بهمین یواشی شنیدم بایستی علت را از او پرسم. سرگرد و نفر قبلی هم طبعاً از علت بی اطلاع بودند و جریان روبه پائین ادامه یافت تا به سرگروه بان رسید. او هم دیده بان را گیر آورد و پرسید « راستی رفیق چرا موضوع باین سادگی را آنقدر آهسته و با احتیاط گفتی؟ » یارو باز هم با همان صدای ضعیف جواب داد :

« احتیاطی در کار نبود فقط از امروز صبح در اثر

سرماخوردگی سینه ام سخت گرفته و صدایم در نمی آید ! »



کارسن — آقا دنبال نونتون نگردین ، من برای  
شمانون دیگه‌ای میارم...  
مشری — آخه دختر خانم ، دندون عاریه‌ام توی  
همون فونّه بوده که گم شده ....!!!

## فرهنگ‌های اختصاصی:

- ✿ فرهنگ رستم .
- ✿ فرهنگ جدید .
- ✿ فرهنگ جغرافیائی .
- ✿ فرهنگ شهرهای ایران .
- ✿ فرهنگ ماه‌ها .
- ✿ فرهنگ اعضاء بدن .
- ✿ فرهنگ اعداد .
- ✿ فرهنگ فقرا .
- ✿ فرهنگ اون دنیا .
- ✿ فرهنگ ترانزیستوری .
- ✿ فرهنگ ارتباطی .
- ✿ فرهنگ مار .
- ✿ فرهنگ سیاسی .
- ✿ فرهنگ نوروز .





پتو : حوله رستم!  
 تغار: فنجان رستم!  
 تمساح : مارمولك رستم!  
 تير آهن : خط کش رستم!  
 تير چراخ برق : عصای رستم!  
 جهنم : بخاری رستم!  
 چراغ راهنمائی : چراغ قوه  
 رستم!  
 چنار: خلال دندان رستم!  
 چمدان : کیف بغلی رستم!!  
 چهارراه: بعلاوه (+) رستم(!)  
 خربزه : چغاله بادام رستم!

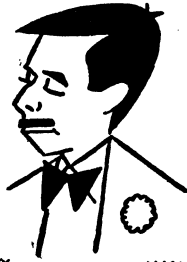
آبشار: شیر آب رستم!  
 آسیای بادی : پنکه رستم!  
 اتوبوس دو طبقه : تا کسی رستم!  
 اقیانوس : وان رستم!  
 انبر : موچین زن رستم!  
 برج ایفل : کاردستی رستم!!  
 بشکه: کپسول دواى رستم!  
 بلندگو : سمعک رستم!  
 بیل : قاشق رستم!!  
 پارک شهر : باغچه رستم!  
 پارو: فانق چائی خوری رستم!  
 پالتو : عرق گیر رستم!

قطار: هزارپای رستم!  
 فورباغه: كك رستم!!  
 كره ماه: نوپ پینك پونك  
 رستم!  
 گرز: باطون رستم!



لنگرکشتی: قلاب ماهیگیری  
 رستم!  
 ماهوت پاکن: مسواك رستم!!  
 مجسمه ابوالهول: عروسك رستم!  
 مقوا: كاغذ پست هوایی رستم!  
 منار: پاشنه كفش عیال رستم!!  
 میدان المپيك: زورخانه رستم!  
 میمون: علیورجه رستم!  
 نورافكن: چراغ خواب رستم!  
 نهنگ: ماهی حوض خونه رستم  
 اینا (۱)

دانشگاه: كودكستان رستم!  
 دریای سیاه: دوات رستم (!)  
 هسته بیل: خلال دندان رستم!  
 دودكش: چوب سیگاررستم!  
 دیلم: میخ رستم!  
 ساعت شمس العماره: ساعت بقلای  
 رستم!  
 ساطور: تیغ ژیلت رستم!  
 سوسك: مورچه رستم!  
 سه ماه تعطیلی: زنگ تفریح  
 رستم!!  
 سینما: تلویزیون رستم!  
 سیمرغ: پستچی رستم!  
 شاهنامه: دفتر خاطرات رستم!  
 شنكش: چنگال رستم!  
 شیپور: سوت سوتك رستم!  
 شیر: بچه گربه رستم!  
 طشت: زیرسیکاری رستم!  
 طناب: نخ قرقره رستم!  
 عقاب: مكس رستم!  
 قالی: پوشت رستم!!



## فرهنگ جدید

### ژیکولو:

ژ: ژست آبدوغ خیاری!

ی: یابیا بریم بخونه تون یابیا  
بخونه ما!

ک: کز کردن خیابون!

و: ویلون وسیلون!

ل: لاس خشکه!

و: ول!

### کارمند:

ک: کورو کچل!

ا: آخر برج!

ر: رتبه عقب افتاده!

م: مساعده!

ن: نون خالی!

د: دلخوری!

### کاسب:

ک: کساد!

ا: آب توهونگ کوبیدن!

س: سماق مکیدن!

ب: بی پولی!





## فرهنگ جغرافیائی

چین : کشور پیر!  
ژاپن : کشور آجیلی!  
«سود» ان : کشور منفعت طلب!  
«سور» یه : کشور شکموا  
کراچی ؟ : شهر استفهامی!  
«لاس» وگاس : شهر لاسیها!  
لیسبون : شهر لیسیدنی.  
مادرید : .....!  
ماساچوست : شهر بی تربیت!

اسکیمو : شهر بچگانه!  
افغانستان : کشور پرسرو صدا!  
بروکسل : شهری که همه بهم دیگر  
میگویند :- برو! کسل!..  
پاکستان : کشور باطهارت!  
پرتقال : کشور گرانقیمت!  
توکیو : شهری که دخترهاش به  
آدم میگویند : من تورو دوست  
دارم، تو کیو؟!



# فرهنگ شهرهای ایران

داراب : شهر آب دار!  
 رضائیه : شهر از خود راضی!  
 زاهدان : شهر پرهیز کار!  
 زنجان : شهر زن دوست!  
 «ساری» : شهر متأسف!  
 سراب : شهر خیال!  
 سراوان : شهر جناب «سروان» ها!  
 سقز : شهر ژیکولو!  
 سیرجان : شهر از جان گذشته!  
 شوشتر : شهر خیس خورده!  
 شیروان : شهر شیروانی سرخود!  
 «صومعه» سرا : شهر ارمنی!  
 فسا : شهر فس فسی!

«آغا» جاری : شهر اخته!  
 آمل : شهر امل!  
 اوشان : شهر ایشان!  
 بابلسر : شهر کله دار!  
 باجگیران : شهر کردن کلفت ها!  
 بانه : شهر علی بونه گیر!  
 برو «جن» : شهر جن زده!  
 بندر «لنگه» : شهر چلاق!  
 پیر جند : شهری که یک «جند»  
 بیشتر نداده!  
 تبریز : شهر تب بر!  
 تربت «جام» : شهر عرق خورا!  
 چا «لوس» : شهر عزیز دردانه!  
 «خلخال» : شهر خل اندر خل!

مازندران : شهر زن‌دار !  
 «مسجد» سلیمان : شهر مقدس !  
 «مشکین» شهر : شهر روسیاه !  
 میانه : شهر بی‌طرف !  
 مهاباد : شهری که خشک‌ها  
 آبادش کردن !  
 «نقده» : شهر «چقده» !

قصر شیرین : شهر بامزه !  
 کرج : شهری که هم کراست و هم  
 رج میزند !  
 کرمان : شهر کرمو !  
 کهکیلویه : شهر «کوه کیلوئی» !  
 گچسر : شهر کودن !  
 گلپایگان : شهر آوازه خوان !



# خونگرمی انگلیسی!

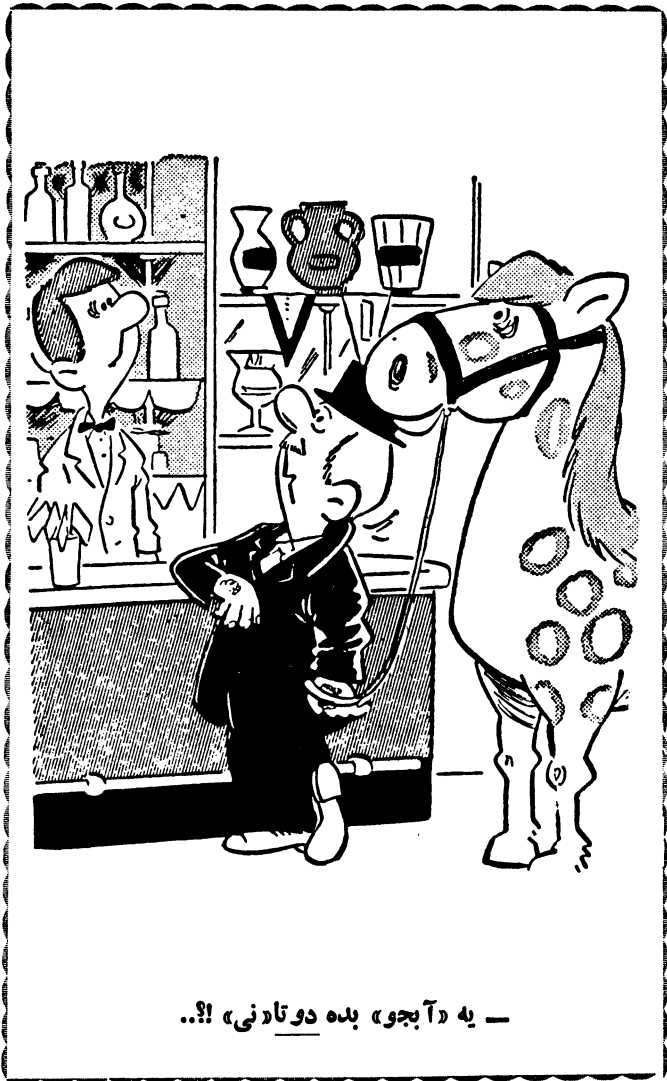
★★★

چندی قبل بریثیت باردو سفری به لندن کرد .  
یکروز که در حمام هتل مشغول استحمام بود دید از بیرون ،  
کارگری شیشه‌های حمام را پاک میکند .  
بریثیت برای جلب توجه او اول يك پا و بعد هر دو  
پای خود را بالا برد ولی جناب شیشه پاک‌کن با کمال  
مناقت به کار ادامه داد . ضعیفه که سخت از خونسردی کارگر  
عصبانی شده بود لخت از وان بیرون آمد و چند قدم بطرف  
پنجره رفت ولی باز هم «طرف» کوچکترین توجهی نکرد!  
بالاخره مادموازل «باردو» کاملاً بپنجره نزدیک شد و چند  
لحظه توقف کرد و بکارگر خیره شد .



در این موقع کارگر انگلیسی  
ناگهان خونسردی خود را از دست  
داده پنجره را باز کرد و با اعتراض  
فریاد زد :

- « چته خانوم؟! .. مگه  
تا حالا کارگر شیشه پاک‌کن  
ندیدی؟! .. »



— به «آبجو» بده دوتا «نی»؟! ..



## فرهنگ ماهها

مهر: ماه بامهر و محبت!  
آبان: ماهی که «آب آن» از  
همه جاراه می افتد!  
آذر: ماه آتشی!  
دی: ماه «دی می»  
بهمن: ماهی که از هر کس بپرسی  
سردته؟ میگه: «به! من؟»  
اسفند: ماه اسفند دود کردن!

«فروردین»: ماه معتاد!  
اردی «بهشت»: ماه ثوابکار!  
خرداد: ماهی که از شدت گرما  
حتی «خر» داد می زند!  
تیر: ماه چوبی!  
مرداد: ماهی که «مرد» زیاد  
«میدهد»!  
شهریور: ماه «شهریه».





★★★★      ★★★★★  
 ★ فرهنگ اعضاء بدن ★  
 ★ ★★★★★★★★★★ ★

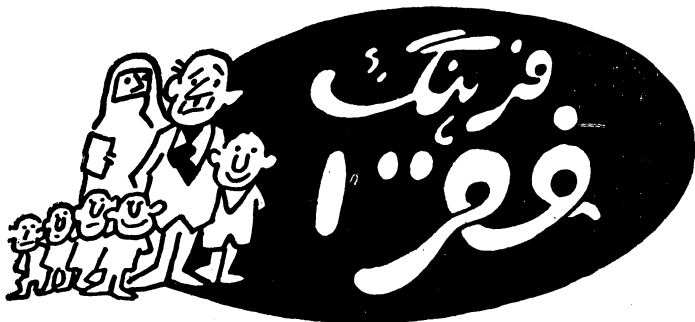
قلب : کارخانه برق بدن!  
 کله : ستاد فرماندهی و مرکز  
 مخابرات بدن!  
 کلیه : تصفیه خانه بدن!  
 گوش : میکروفن بدن!  
 معده : شهرتاری بدن!  
 مغز : تلگرافخانه بدن!

بینی : کارآگاه بدن!  
 پا : شرکت واحد بدن!  
 چشم : تلویزیون بدن!  
 دست : اداره راهنمایی بدن!  
 دهان : بلندگوی بدن!  
 روده : راه شوسه بدن!  
 روده کور: کوچه بن بست بدن!

♣♣♣♣♣♣♣♣  
 ♣ فرهنگ اعداد ♣  
 ♣♣♣♣♣♣♣♣

سیزده : عدد آب زیر گاه!  
 سیصد : عدد دروغگو (چون سی تا  
 صد نیست و فقط سه تا صدها!)  
 بینهایت : عدد چاخان!

دو : عدد ورزشکار!  
 شش : عدد ربوی!!  
 نه : عدد منفی بافی!  
 ده : عدد روستائی!



چوب کبریت نیمسوخته: خود نویس

فقرا!

حوض: آینه فقرا!

خروس: ساعت فقرا!

دو چرخه: کادیلاک فقرا!

زرد چوبه: زعفران فقرا!

سرکه: آبلیموی فقرا!

سماور: دیو ترم فقرا!

سیب زمینی پشندی: تخم مرغ

فقرا!

سیرابی فروش: چلو کبابی فقرا!

شابدوالعظیم: سویس فقرا!

شیریا خط: پوکر فقرا!

قهوه خانه: هتل هیلتون فقرا!

کاهگل: اسفالت فقرا!

کفش: ماشین شخی فقرا!

گل سماوزبان: قهوه فقرا!

وصله: دکوراسیون تنبان فقرا!؟

آب سیرابی: سوپ فقرا!

اشکنه: آبگوشت فقرا!

انار: یا قوت فقرا!

باد: کولر فقرا!

بچه: رادیوی فقرا!

پاشویه: پلاژ فقرا!

پنجزاری: پرکار فقرا!

پوست خربزه: اسکیتینگ رینگ

فقرا!

پوستین: پالتو پوست فقرا!

تب: بخاری فقرا!

تخمه خربزه: پسته فقرا!

ترب سیاه: سیب کلاب فقرا!

جوی آب: استخر بچه فقرا!

جیب: دستکش فقرا!

چاله حوض: استخر فقرا!

چای: ویسکی فقرا!

چراغ موشی: چلچراغ فقرا!





♠ ♠ ♠ ♠ ♠      ♠ ♠ ♠ ♠ ♠  
 ♠ ( اون دنيا ) ♠  
 ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠

صحرای محشر: میدان میتینگ  
 اون دنیا  
 ملائکه: ماشین نویس اون دنیا!

بهشت: شمال شهر اون دنیا!  
 پل صراط: کنکور اون دنیا  
 جهنم: اتوبوس شرکت زائد  
 اون دنیا

فرهنگ ترانزیستوری

حمال: تا کسی بار ترانزیستوری!  
 گرم: مارت ترانزیستوری!  
 لطیفه: داستان فکاهی ترانزیستوری!  
 مایو: شلواری ترانزیستوری!  
 مدرسه دخترانه: هالیود  
 ترانزیستوری!  
 ممه: باسن ترانزیستوری!

پاپیون: کراوات ترانزیستوری!  
 پیپ: چپق ترانزیستوری!  
 تابوت: جت ترانزیستوری!  
 تا کسی بار: کامیون ترانزیستوری!  
 « تبریک عرض میکنم »: نطق  
 ترانزیستوری!  
 چنگال: شنکش ترانزیستوری!

## تنبیل :

یک نفر از کنار رودخانه ای میگذشت ماهیگیری را دید  
که طاق باز توی آفتاب دراز کشیده و از شدت تنبیلی ،  
برای اینکه بخودش زحمتی ندهد طناب ماهیگیری را بدرختی  
بسته و قلاب آنرا بآب انداخته است مرد رهگذر متوجه  
شد که طناب بشدت تکان میخورد و معلوم است که صیدی  
در دام افتاده ، لذا به ماهیگیر گفت :

- عمو پاشو قلابت ماهی گرفته .

صیاد (بعد از يك خمیازه ممتد) :

- لطفاً آنرا بیرون بیاورید . خیلی ممنونم .

رهگذر طناب را کشید و دید که ماهی بزرگی در

دام است و بصیاد گفت :

- رفیق بلند شو ماهی رو بگیر .

- لطفاً شما خودتان آنرا بگیرید و در سبد بیندازید .

خدا عوضتان بدهد ؟

- معلوم میشه خیلی در گیوهات گشاد است ها ..

- والله چه عرض کنم ؟

- میدانی چه چیز مشکل ترا حل میکند ؟ ..

اینکه زن بگیری و بچه دار بشی تا کمکت کنند .

- ای بابا، حالا از کجا يك زن حامله پیدا کنم .. ؟

«در کارگاه مجسمه سازی مدرن»



مجسمه به‌ساز مدل :

— ناراحت نشو ، قول میدم تا یکساعت دیگه کار این مجسمه رو  
تموم کنم !!

## فرهنگ ارتباطی

سیگار : همنشین لب!	ناودان : خرطوم ساختمان !
لب : آهنربای لب!	خرطوم : شیلنگ جاندار!
آهنربا : دزد فیزیک دان!	شیلنگ : نی پیچ قلیون رستم!
دزد : شریک مال مردم!	قلیون : سیگار عمودی !

## فرهنگ مار

مار عینکی : ماردانشمند !	مار آبی : مار رنگ شده !
مار کبرا : مار زنا نه !	مار بو آ : مار بودار !
	مار زنگی : مار زنگ زده !



# فرهنگ سیاسی



شاه عباس: رب النوع سبیل!  
 عدنان مندرس: نخست وزیر  
 پاره پوره!  
 عصا: چوب سیاسی!  
 عصمت اینو! «نو»: آدم منفی  
 باف!  
 فسنجون: خورش سیاسی!  
 گاندی: پارچه سیاسی!  
 «نادر» شاه: موجود کمیاب!

آیزنهاور: مردی که به هر کس  
 می رسد می گوید «- آی  
 زنها، ورمی زنند!».  
 ابن سعود: کلکسیونرزن.  
 «ایوب» خان: رئیس جمهور  
 صبور!  
 «جواهر» لعل نهرو: نخست وزیر  
 قیمتی!  
 دوگل: رئیس جمهور دماغوا  
 سو «کارنو»: آدم کارندار!



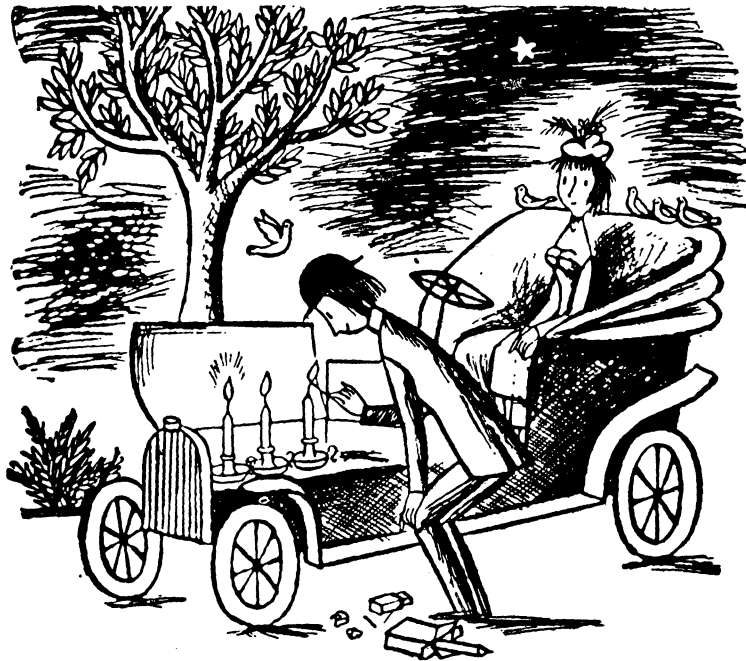


\*\*\*\*\*  
\* \* \* \* \*  
\* فرهنگ نوروز \*  
\* \* \* \* \*  
\*\*\*\*\*

سمنو: فسنجون سرد!  
« صدسال باین سالها » : متلك  
باستانی!  
عمو نوروز: پارسال دوست امسال  
آشنا!  
عیدی: پول چائی بچه ها!  
قاشق زنی: موسیقی جاز خودمانی!  
قاشق زنی: « کر » ملی شب  
چارشنبه سوری!

بته الوگردن: پرش ازمانع!  
بوسه: « کاتالیزر » پشم و گوشت!  
پلو: آنچه سالی یکبار « عام  
المطبخه » می شود!  
خانه « تکانی »: زلزله خصوصی!  
خیاط: کسی که شب عید شست  
پایش نوی جیب بغل کت  
مشری می رود!





— هیچ ناراحت نشو عزیزم!!... من چند تا «شمع» همراه آورده‌ام  
و می‌توانیم بجای شمع های سوخته ماشین بزاریم !!

# فرهنگهای محلی :

- شوشتری . ❁
- شهر کردی . ❁
- شهمبرزادی . ❁
- شیرازی . ❁
- طالشی . ❁
- طالقانی . ❁
- فومنی . ❁
- قزوینی . ❁
- قمی . ❁
- کازرونی . ❁
- کاشانی (وزیرآباد) . ❁
- کردگولی . ❁
- کردی . ❁
- کرمانی . ❁
- کرمانشاهی . ❁
- گرسغانی . ❁
- گیلکی . ❁
- لاری . ❁
- لاهجی . ❁
- لنجانی . ❁
- لنگرودی . ❁
- مازندرانی . ❁
- مراغه‌ای . ❁
- مشهدی . ❁
- ملایری . ❁
- نائینی . ❁
- نیشابوری . ❁
- نیریزی . ❁
- هفتگیلی . ❁
- همدانی . ❁
- بزدی . ❁
- آغاچاری . ❁
- اراکی . ❁
- اردبیلی . ❁
- اصفهانی . ❁
- اصطهباناتی . ❁
- ایلامی . ❁
- بابلی . ❁
- بجنویاری . ❁
- بروجردی . ❁
- بلوچی . ❁
- بندرعباسی . ❁
- بندرگز . ❁
- بهبهانی . ❁
- بوشهری . ❁
- بهشهری . ❁
- تبریزی . ❁
- ترکمنی . ❁
- نفرشی . ❁
- نویسرکانی . ❁
- دزفوی . ❁
- دشت مغانی . ❁
- دایجان . ❁
- دماوندی . ❁
- رشتی . ❁
- رفسنجان . ❁
- رضائیه‌ای . ❁
- رودسری . ❁
- زابلی . ❁
- زنجان . ❁
- سبزواری . ❁
- سمنانی . ❁







## « اصفهانی »

- بوسوره : پیرزن.  
 پل وجفته : الك دولك .  
 خارسو: مادرزن.  
 سماق پالون : آبكش.  
 ملاكاغدی: بادبادك.  
 همريش : باجناق .

## « اصطهباناتی »

- بالنگك : خیار.  
 چوله : جوجه تیغی.  
 چیل : دهان.  
 خوره : توبره .  
 خیارزررد : خیارچنبر.  
 کوتوك: منزل.  
 لیویر: لب.  
 موتول : كوچك .

## « آفاجاری »

- بنبو: شیرآب.  
 هالو: دائی!

## « اراکی »

- آغل : خانه.  
 جوراب : كفشا  
 سو: كوزه.  
 شلتك : قدم.  
 غار: كچل.  
 كلانغنه : جوجه تیغی.  
 ملوچ : كنجشك.

## « اردبیلی »

- ایلدیرسگی: برق!  
 تل : خربزه.  
 تنگه : كوچه.  
 قاتیخ : ماست.  
 لؤاوت : نفت.

دالو: پیرزن!

کر: پسر.

کیچی: عمه.

### « پروجودی »

آلت: زردچوبه!

پت (پروزنجت): دماغ.

قزقون: دیک.

کت: نصف.

گورمی: جوراب.

گیه: سیرآبی.

مبیچه: کنجشک.

مفگه: آب بینی!

مقاش: انبر.

### « بلوچی »

جنک: دختر.



زافک: پسر.

مصری: نبات.

واد: نمک.

### « ایلامی »

آش: پلوا

پشمه: عطسه!

تاتک: عمو.



ترمبیل: اتومبیل!

رازو: بچه.

قشمری: مسخره.

قوشمه: ناراحت.

نچر: شرور.

### « بابلی »

پینک: نیشکون.

گل: موش.

لاقلی: ماهی تابه.

لوشه: لب.

### « بختیاری »

بنگشت: گنجشک!

بوو: پدر.

تاته: پیرمرد.

تلنگوش: سیلی!

خیگ : تخم مرغ  
 سرک : نردبان.  
 گپ : بزرگ.  
 گپ : سخن.  
 گندلغومی: آلوسیاه.



میره: شوهر.  
 نفنوف: پیراهن زنانه!

### « بهشهری »

پنگلک : بشکن!  
 گلی : کر به.  
 گلی : گلو.  
 گنج فراق : زیر پیراهنی.

### « بهشهری »

بامیشی: کر به!  
 طلا: خروس.  
 کرک : مرغ.  
 گو: کاو.  
 ورزو: کاوئر.

### « بندر عباسی »

بپ : پدر.  
 چوک : پسر.  
 چولنگ: بچه.  
 دولاخ : جوراب!  
 دخت : دختر.  
 گمیز: ادرار.



موم : مادر.

هرمو: خرما.

هو: آب.

هوند : آندا

### « بندر گزی »

بانگام : بادمجان.  
 کش: کفش.

### « بهبانی »

آساره : ستاره!  
 پشتیک : پیشانی!  
 پرسیک : پرستو.  
 تنگاه : کوچه.

## « تفرشی »

چیاتن : سخنرانی.  
 سوسول : خرچسونه!  
 شیلونک : زردآلو.  
 کیه : خانه.  
 مالک : کربه.  
 مامازهرک : مارمولک!

## « تویسرکان »

چغنه : بشکن!  
 دوله : دیزی.  
 قیماق : کاجی زانو.

## « دزفولی »

بق: قورباغه.  
 پخشه : مگس!  
 چنبیله : کوچه.  
 سگملی : سندلی!  
 شلقلی : باران تند!  
 فکری: عنتر!  
 کاشواش : دهن دره.  
 عاق بیق : تار عنکبوت.

## « تبریزی »

بالدوز: خواهر شوهر.  
 بامادور: کوجه فرنگی.  
 پنچورک : نیشگون.  
 تلکی (بروزن الکی): روباه.  
 چراغ گماز: تیر چراغ برق!  
 دسته خان: سفره.  
 فایتون : درشکه.  
 قی قناق : خاکینه.  
 قی نانا : مادرزن!  
 قی ماق : سرشیر.  
 هاپیشو: عطسه!!

## « ترگمنی »

اولاخ : یابو!  
 ایجه : مادر.  
 دوتان : برادر.  
 کته کته: یواش یواش .

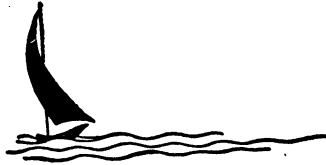


یاشوئی: پیر مرد!



دکتر بمریض :

-چرا وقتی میگم سرفه کن ، تو سوت می زنی!!



## « فرهنگ من در آوردی رشتنی! »

شیشه : «اونورش پيدا» !  
صناری : « پدر بچه صناری» !  
غاز : « برادر ارشد مرغابی» !  
کدو : « سفید باد، جان»  
کره : « الاغ بچگانه» !  
مادیان : « اسب زنانه» !  
موتوسیکلت : « اتول کره» !  
موز : « زردک خیار» !  
یکشاهی : « بچه صناری» !

آبدوغ : « دوغ آب» .  
آئینه : « توش پيدا» !  
بادمجان : « نه جان داره نه  
نفس، فرار کرده از نفس» !  
بادمجان : « عزادار خیار» !  
پسی . « عصبانی شربت» !  
تکرک : « قلمبه باران» !  
جت : « عصبانی بالون» !  
خرما : « نره خر کشمش» !

### «رفسنجانی»

چوغن : هاون.



هم داماد : باجناق!

### «رضائیه‌ای»

در بچه : پنجره.

قدخ : قلقلك!

كوخا : چاق.

هفته : کیلو!

### «رودسری»

پا بازار : كفش.

زریج : كبك.

گوله : كوزه!

### «زابلی»

شتل : اردنگی!

كوچاخ : سوراخ.

گلو : خربزه.

### «دشت مقانی»

چاینیک : قوری.

شیتتی : كفش كهنه .

مژمه ئی : سینى (مجمعه).

### «دلیجانی»

پیشما : كتك زدن!

حيوان : گوسفند.

خا : تخم مرغ.

زنچو : زن.

### «دماوندی»

شفیره : راه آب.

قزقون : ديك.

### «رشتی»

اولی اولی : اردك.

پیچا : كربه.

تیان : ديك.

چی چیر : مارمولك.

چی چینی : كنجشك.

چیلیمیز : نیشكون.



زای ( بروژن وای ) : بچه.



حریج وریج : اوج عصبانیت !

قش قوز: دهن دره ا

کووک : پسر.

لینگر بهوایی : شب پره!

کمال پشت : لاک پشت!

گل پیچ : روسری.

گنبرک : عنبرکوت.

لب لبو: چغندر.

لیقلو: رود.

### « شهر کردی »

اوسا : آنوقت.

اوشناری : راه آب .

اوماجی : آتش

ورزو: کاونر.

یو: این.

### « شه میرزادی »

بامشی : کربه .

دونه : برنج.

ممیج : کشمش.

### « شیرازی »

آلو: سیب زمینی!

بالنگ : خیار.

ترش باله : آبکش

خروک : سوسک.

کم : شکم

نرگسی : زردک.

نمه : صد گرم.

یک وقه : پنج سیر.

### « طالشی »

زونه : پسر.

فیج : صورت.

کله : دختر.

لتگری: بشقاب.

### « طالقانی »

بورمه: کربه کردن.

پسینه : صندوقخونه.

چاچ : سقف.



چوچک : گنجشک!

خالو: دانی.

دوری : بشقاب.

کوک : مرغ.

لا : سیل.

مرجو: عدس.

مرغانه : تخم مرغ.

## « کازرونی »

خاگ : تخم مرع .  
 کمچه لیک : بچه قوزباغه !  
 لنج ( بروزن گنج ) : لب .  
 « کاشانی » ( وزیر آباد )



سبه : سگ  
 بع بع : پدر  
 خالو : دایی  
 کورونه : اجاق  
 مجلی : کربه  
 وادکره : بادبزن

## « کردکوی »

اپشکه : پنجره  
 دق : دیکه  
 فنی : دماغ ( بینی )  
 لنگ : پا

## « فومنی »

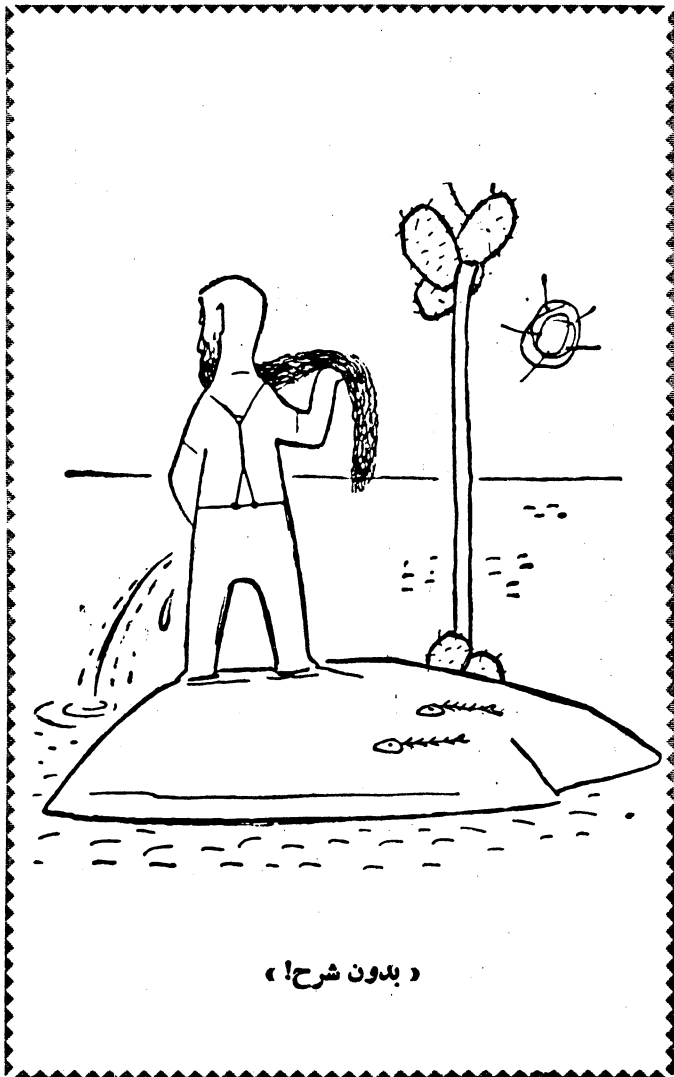
آلوچه : کوجه  
 آغوز : کردو  
 پامودر : کوجه فرنگی  
 گوزگه : قوزباغه !

## « قزوینی »

خر تلاق : خر خره !  
 خسرک : مادر شوهر !  
 رشگیری : بهانه گیری بچه !  
 رفگنه : اردنگی  
 زین جق : سیخونک  
 گوشته : کوزه  
 گومال : خرچسونه !  
 وندر : عنکبوت

## « قمی »

آلا : نوبت  
 آنگیله : کوزه شکسته  
 خره : لجن  
 سرکو : هاون  
 سک : آب بینی  
 قزقون : دیکه



« بدون شرح! »

## سرباز حقه !!

یکی از سربازان چون در چند روزه خدمت خیلی پدرش در آمده بود ، میخواست معافی بگیرد لذا یکروز پیش فرمانده خود رفت و گفت :  
- قربان چشم من خیلی ضعیف است دستور بفرمائید مرا معاف کنند .

فرمانده فوراً او را نزد چشم پزشك سربازخانه فرستاد . دکتر او را روی صندلی نشاند و روی تخته سیاه که بردیوار مقابل نصب شده بود چیزی نوشت و بسرباز گفت بخوان . سرباز گفت : قربان منکه چیزی نمی بینم ! دکتر گفت کلمات باین درشتی را روی تخته نمی بینی ؟ سرباز گفت : قربان من اصلا تخته ای نمی بینم ! ؟ دکتر گفت : عجب ! تخته باین بزرگی را روی دیوار نمی بینی ؟ سرباز گفت : قربان کدام دیوار منکه اصلا دیواری نمی-

بینم ! ؟ !

بالاخره ضعف بینائی سرباز بدکتر ثابت شد و او را معاف کرد و سرباز از خوشحالی همانشب بسینما رفت . از بخت بد دکتر سربازخانه هم آنجا بود و دید سربازی که



چشمش تخته و دیوار راهم نمیدید  
حالا بسینما آمده ، ، سرباز تا  
چشمش بدکتر افتاد دست پاچه شده  
بلند شد رو بدکتر کرد و گفت :  
- ... بیخشید خانم (!) این  
قطار بطرف شمال میره یا  
جنوب ؟ ؟ !

چوچار: مارمولك.  
 زاكون: بچه‌ها.  
 سبول: كك.  
 شومار: مادرشوهر!  
 لاکو: دوشیزه.  
 ونك: کریمه.

### «مازندرانی»

خرده مار: نامادری!  
 قاب زنگ : فوزك .  
 کیجا : دختر.  
 گل : موش.  
 لوه : دیکه.



میچکا: گنجشک!  
 ونیکوم : بادمجان.

### «مراغه ای»

شاشا : کبریت.  
 قآآ: برادر.  
 هووش : هویج.

### «لاری»

براسو: برادر کوچکتر.  
 بوآ : پدر.  
 خنگو: خواهر!  
 شناسه: نشاسته!

### «لاهیجی»



پلیس : نیشگون.  
 حاجی حاجی: پرستو.  
 خوس : سرفه.  
 سردی : نردبان.  
 کونوس : ازکیل.  
 گیج مالی: فلقلک!

### «لنجانی»

اشنو: شنا!  
 اوشا : حیاط.

### «لنگرودی»

آب لاکو: لاک پشت.  
 تله : خروس.  
 تی تی پول: سنجاقک.

« کردی »

پشيله : کر به.

روژیار: آفتاب.

سوتی : هندوانه.

گورانی : آواز.

ملوچ : گربه!

می مگ : عمه.

ول : غنچه.

« گرمانی »

آب گرمو: اشکنه!!

پنخ پنخو: قلقلک.

جوغن : هاون!

خیار: خربزه!

سارق : بقچه.

سه پیچو: عمامه.

کاجو: کهواره.

کاسه پشت : لاک پشت.

کت : سوراخ .

کواف : خمیازه.

مالون : نیشگون.

مفشو: کیف .

« گرمانشاهی »

چم چک: فاشق.

درزی : سوزن.

مچیر: نخ!

ملوچ: گنجشک!

« گرگانی »

چوتوک: گنجشک.

گل بگل : کاه کاه .

میندو: وسط.

« گیلکی »

بیلی: اردک.

پیچا: کر به.

دونه: برنج.

ریکا: پسر.

سازه : جاروب.

کترا: کفگیر.

کشکرت : کلاغ زاغی!



کیجا : دختر.

کاجمه: کاواهن.

کالش: چوپان.

« مشهدی »

بول بایه (بروزن : کوهپایه) :

پرستو .

تیل : کرمک .

چخت (بروزن جفت) : سف

اطاق .



چوگك (بروزن چپق) : کنجشك

دول : سطل .

سوسه لنگك! (بروزن پوزه بند)

چلچله .

سیبچه ! خربزه نرسیده .

ناخون جله (بروزن قله) : نیشگون .

« ملایری »

تایچه : سبد .

چغونه : بشکن !

حنجلا : حبله .

خیارشنگك : خیار چنبر .

کرمیچه : کرمک .

کوخه : سرفه .

گردکون : کردو .

مقاش : انبر - موجین .

ورتیز : جفتك !

« نائینی »

انجو : زن .

چمچه : قاشق .

سوه : کوزه .

لنج : بینا



مای میره : مادرشوهر .

وازماله : دسته پیل !

« نیشابوری »

پخ پخی : قلقلك !

حنجلوق : نیشگون .

قلف : دیکه .

کلیك : انگشت کوچک .

## « همدانی »

خل: کج.

قل: بازو.

قوزوله: کوزه کوچک.

گولانچه: آرنج.

آوتگون: آویزان.

میلیج: خروس قندی!

## « یزدی »

باك: عیب.

پا: جلو.

خیار: خر بزه!

## « نی‌ریزی »

تل (بروزن خر): روی درخت

رفتن.

كلو: نان ذرت.

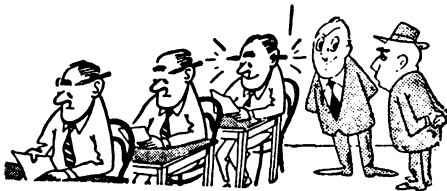
نان خورشت: خیارچنبر!

## « هفتگی »

برغ (بروزن مرغ): ابرو.

کرو (بروزن فرو): آرنج.

فت (بروزن مفت): بینی!



— نمی‌دونم .... اما مثل اینکه این یکی با اونهای دیگه يك  
فرقی داره؟! ...





جیب براولی به دومی - جان شما همیشه !!.. ایندفعه نوبت منه که پول مشروبو حساب کنم !!

« شامرد تنبل »  
**گدای تو**

نگارا کمپلت این هیکل گامبو فدای تو  
فدای نازتو ، عورتو ، اطفار وادای تو  
تووختی راه میری توی خیابون یا توی کوچه  
حاجیت ماته که اینقد قر میریزه از کجای تو؟  
بمن تا چشم تو افتد غلفتی درمیری فوری  
که نمتونه بیاد بنز صدوهشتاد پپای تو  
میون نشمه‌ها نیستش ز تو « سیت و سمائی » تر  
بمثل سوت ماشین دودیه جیغ و صدای تو  
بمولا هر کی بدخواه تو باشه روده پوده‌ش رو  
با ضامن دار میریزم از دلش بیرون برای تو  
جیگر جون وقت راه رفتن نلرزون بقچه بندیلت  
که میشه این دل صاب مرده بیشتر مبتلای تو  
پریشب مینی خالدار بیچه میدون بمن گفتش  
که خاطر خوات اگه قارون باشه، میشه گدای تو

# فرهنگ‌های مصور :

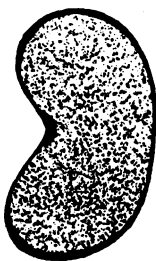
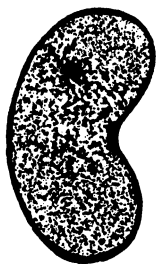
---

- ✿ باجناق .
- ✿ زن چادری .
- ✿ کلیات سعدی .
- ✿ چنار مجنون .
- ✿ مرغ سقا .
- ✿ جوجه تیغی .
- ✿ دیوان شمس تبریزی
- ✿ چراغ موشی .
- ✿ باباطاهر عریان .
- ✿ ماشین آب‌پاش .
- ✿ حافظ خلوت نشین .
- ✿ وحشی بافقی .
- ✿ سعدی علیه‌الرحمه .
- ✿ تلویزیون مبله .
- ✿ سنجاق قفلی .
- ✿ کج بیل .
- ✿ کباب برکت .
- ✿ بادبزن برقی .
- ✿ تار عنکبوت .
- ✿ پشه بند .
- ✿ ابوریحان بیرونی .
- ✿ کله پا .
- ✿ سرشیر .
- ✿ سلسله طاهریان .
- ✿ سلسله صفویه .
- ✿ سلسله اشکانیان .
- ✿ سلسله افشاریه .





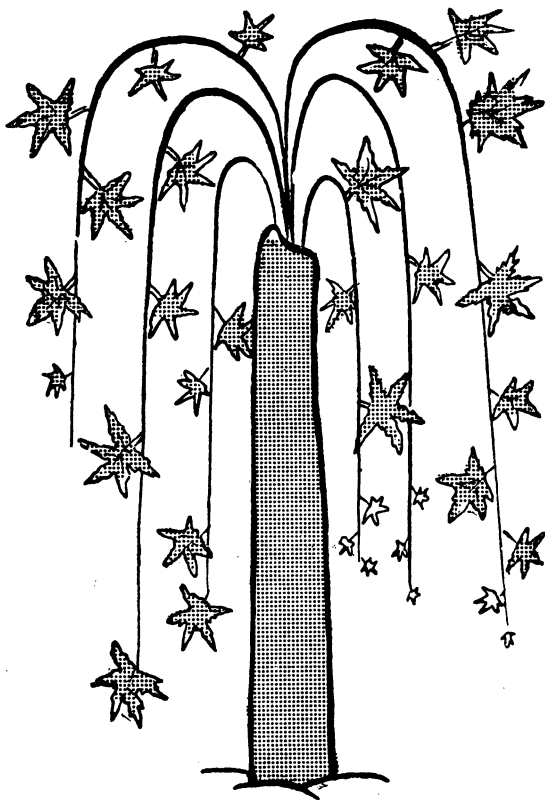
« باجناق ! »



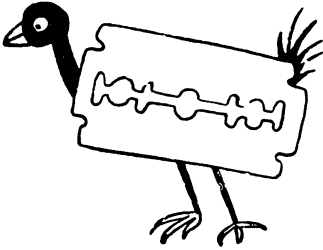
« کلیات ! سمدی »



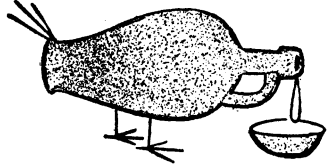
زن « چادری » !



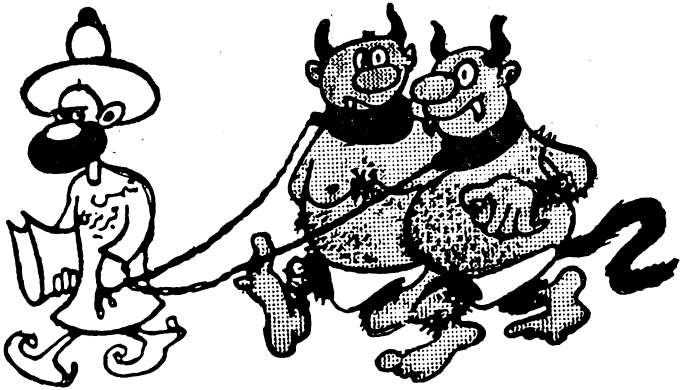
چنار «مجنون»



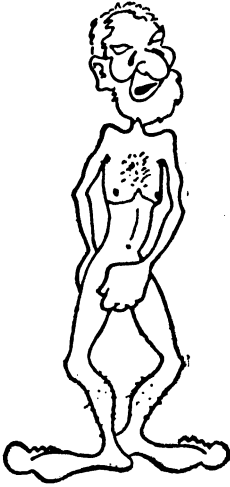
جوجه «تیغی» !!!



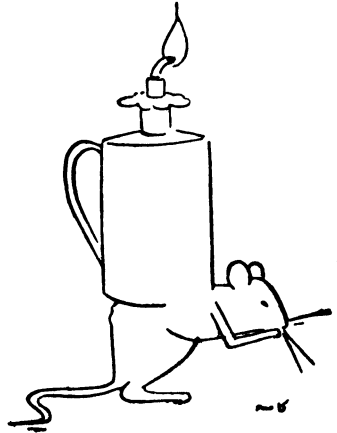
مرغ «سقا» !!



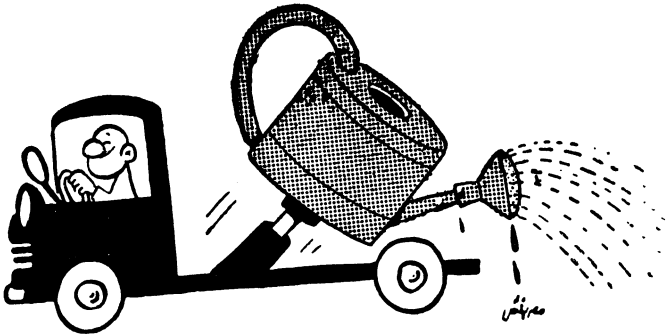
«دیوان» شمس تبریزی !



بابا طاهر «عریان»!



چراغ «موشی»!



ماشین «آب پاش» !!



## بلهجه اصفهانی :



### رواجس

نماری من قدش چون سرو و کاجس  
آ دندونی سفیدش جفتی عاجس

میونی خوشگلا گشتهس برنده  
بقر بونش برم تک لوئی خاجس

نیمیشه دلخور از حرف حسابی  
نیمیدونی چقد خاکشیر مزاجس

صداش گرم و ملیح و دل نشینس  
بخوبی عینهو آوازی تاجس

خریدهس تازگیها یک سواری  
که هم بی ترمزس هم بی کلاجس

یهوخ ته چین مرغس یاکبابس ؛  
خوراکش ، یا خورشتی اسفناجس

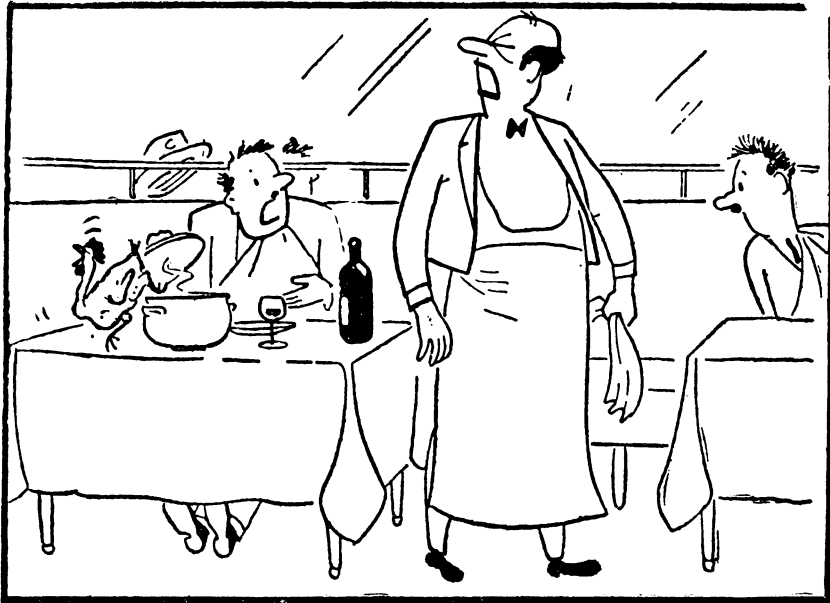
شبی شنبه سری پل دیدهش من  
یه جاتنها نیشسته هاج و واجس

باشمسی خارسوی احمد خرکچی  
میره جنس بستونه هر جا حراجس

بیا اونجا که ما مشغولی عیشیم  
نیگما کون بوسه بازارش رواجس

بغیر از وصلی اون آتیش گرفته  
خدا میدونه دردم نا علاجس





کارسون با عصبانیت :  
- آخه شماکه هنوز سوپرو نخوردین از کجا میگین مرغش پخته ؟! .... !!



وحشی! «باقی»

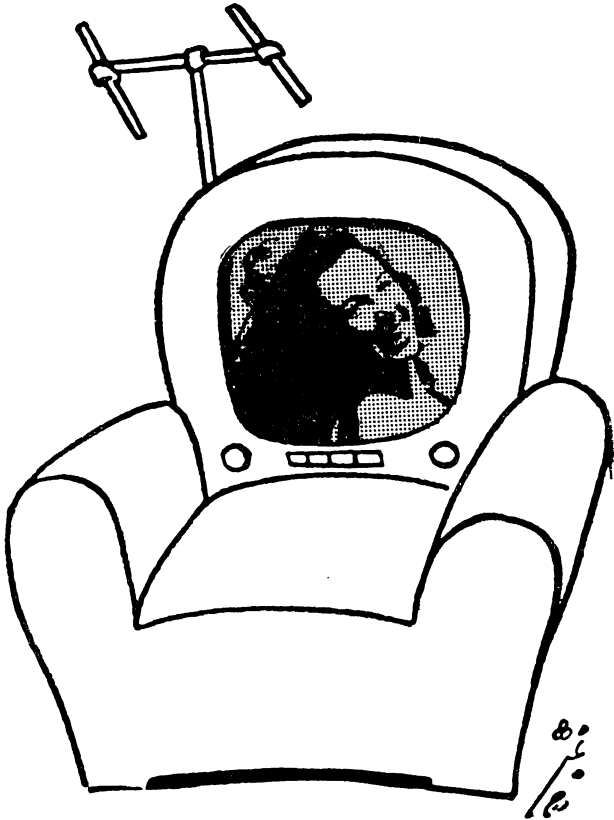


حافظ «خلوت نشین»!

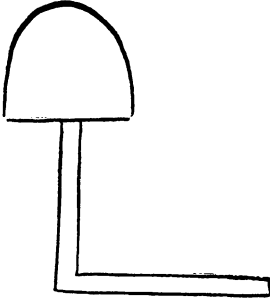
دو کلمه توضیح: حافظ از  
خلوتی مگس میپرانند و ضرب دری  
(X) که روی پرنده بالای سر  
حافظ خورده یعنی پرنده پر نمی‌زدا!



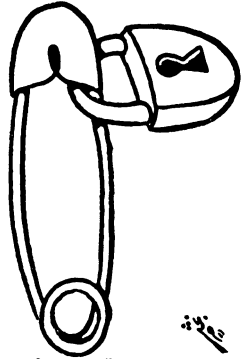
سعدی  
«علیه الرحمه»!



تلویزیون « مبله » !



« کج » بیل!

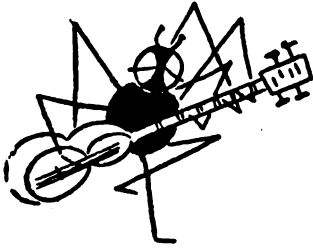


سنجاق « قفلی »!

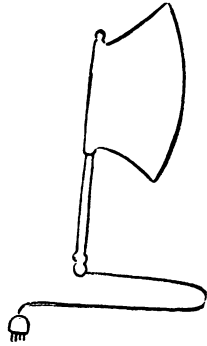
چوڑو:



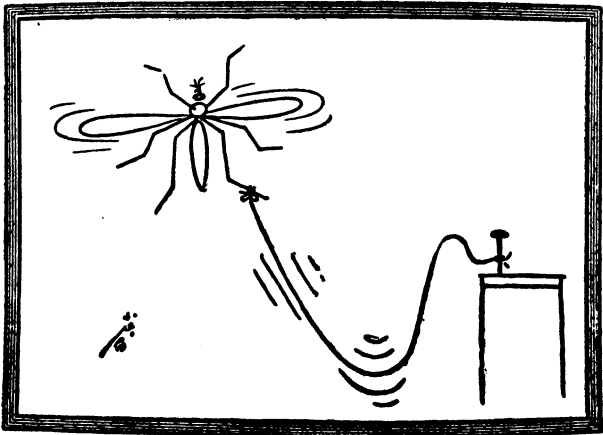
کباب « برغی »!



«تار عنكبوت» ا



«بادبزنی برقی!»



«پشه بند!»

## ساعت خیلی دقیق ۱.

یکمربه «ارباب میتی» که برای گذراندن تعطیلات خودش به یکی از بیلاقات فرنگستان رفته بود گردش کنان بمزارع اطراف رفت. نزدیکهای ظهر که میخواست بر گردد متوجه شد ساعتش را همراه نیاورده. از دهقانی که وسط مزرعه کنار گاوش نشسته بود پرسید: آقا جان نمیدانی ساعت چند است؟ مرد دهاتی جواب داد: اگر اجازه بدهید الان خدمتتان عرض میکنم. و بعد دستش را برد زیر شکم



حیوان، پستان گاو را گرفت و مدتی در دست نگهداشت، سپس رو کرد به ارباب میتی و گفت: الان درست سه دقیقه از ظهر میگذرد! ارباب میتی گفت: مطمئنی؟

مرد دهاتی جواب داد: کاملاً، حتی یکدقیقه هم پس و پیش نیست! ارباب میتی<sup>۱</sup> در حالیکه توی دلش میخندید از او تشکر کرد و به ده که بیش از سه دقیقه راه فاصله نداشت برگشت. ساعت کلیسا را نگاه کرد درست شش دقیقه از ظهر میگذشت! کله اش سوت کشید و با خودش گفت واقعاً که این دهاتی آدم عجیب و غریبی بود چطور از روی پستان گاو ساعت را فهمید آنهم آنقدر دقیق؟!!

خیلی حس کنجگاویش تحریک شده بود دوباره بطرف مزرعه راه افتاد تا این راز بزرگ را کشف کند. و اینبار ساعت خودش را نگاه کرد دید ده دقیقه بعد از ظهر است. رفت جلو و دومربه از او پرسید. دهقان مجدداً با همان طریقه مضحک و در عین حال عجیب گفت: درست ده دقیقه از ظهر میگذرد! ارباب میتی دیگر داشت شاخ در میآورد؟! خیلی با تعجب به دهقان گفت: آخر من نمیدانم شما چطور از روی پستان گاو میتوانید ساعت را بفهمید؟

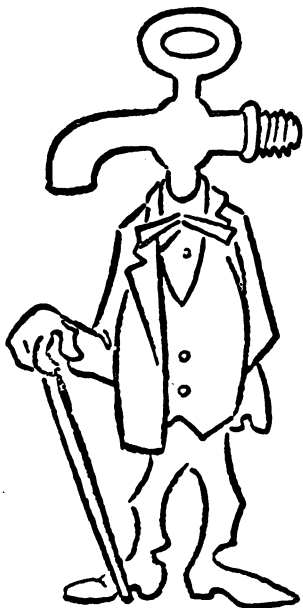
دهقان جواب داد: من از روی آنها نمیفهمم، بلکه فقط موضوع اینست که این گاو لمنتی هیچوقت از جایش تکان نمیخورد و من برای دیدن ساعت کلیسا همیشه مجبورم پستانش را کنار بزنم چون درست در امتداد ساعت واقع شده است!!!



بیرزن بدوستش :

- شوهرم از روزی که کتاب « فوت و فن علاج کمر وئی » رو خونده دیکه پاک شور شو در آورده .... !!





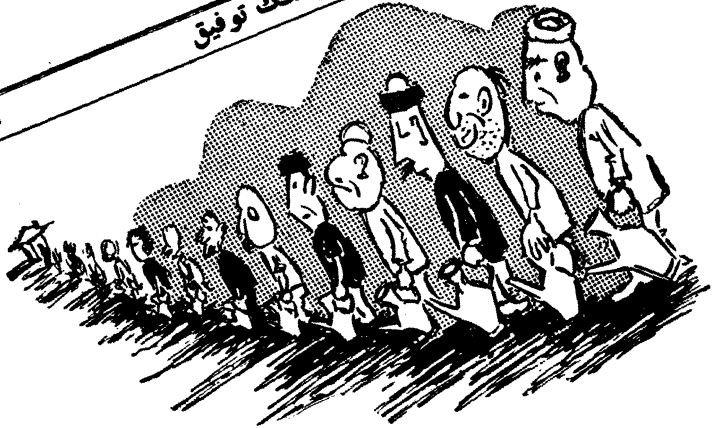
سر «شیر»!



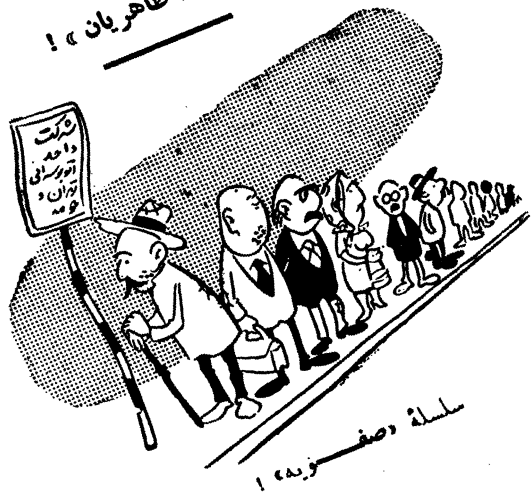
«کله پا»!



ابوربحان «بيروني»!



سلسله « طاهریان » !



سلسله « صف زینه » !

## جارو جنجال!

سه نفر مرتاض در غار دور افتاده‌ای در قله یکی از کوه‌های هندوستان ریاضت می‌کشیدند. سالها می‌گذشت و بدون کلمه‌ای حرف بدیوار نگاه میکردند و دم بر نمی‌آوردند.

یک روز یابوئی از دهانه غار بسرعت گذشت ...  
یکسال بعد یکی از مرتاضها بدیگری گفت:

- اسب سفید قشنگی بود.

دو سال بعد مرتاض دوم گفت:

- سفید نبود ، قهوه‌ای بود.

... سه سال بعد مرتاض سوم بلند شد و

گفت :

- من توی این سرو صداها و جارو جنجالها

نمیوانم ریاضت بکشم! ؟؟ ..

واز غار خارج شد!



سلسله « اشکابیان » !



سلسله « افشاریان » !

# تفسير اللغات:





- ♥ آّب حوض کش : کسیکه هر وقت شما بفکر خواب می  
افتید ، او بفکر کاروکاسبی می افتد !
- ♥ آّب حوضی : موجودی که با سطل خالی وارد منزل  
شما می شود و وقتیکه رفت متوجه میشوید با سطل پر رفته است !!
- ♥ آدامس : تنها چیزی که توی دهان خانم ها بند میشود!
- ♥ آدم خوار : انسان دوست افراطی!
- ♥ آدم خوش ذوق : کسی که بام بلندترین آسمان خراش  
دنیا را برای پرت کردن مادرزنش انتخاب کند !
- ♥ آدم سر بهوا : موجودی که یا منجم است یا پارکابی  
اتوبوس دو طبقه !
- ♥ آدم علی السویه : کسیکه اگر یک دقیقه روی بخاری  
داغ و یک دقیقه با معشوقی دلخواه بنشیند هر دو زمان بنظرش همان  
یک دقیقه بیاید !
- ♥ آدم مغرور : کسیکه اگر جلاد بخواهد گردنش را بزند  
بگوید : یک و جب بلندتر بزن !

❖ **آتومبیل آب پاش** : وسیله نقلیه‌ای که اگر خاکستر هم بشود ، معمولاًش جزئی صدمه‌ای هم نمی‌بینند!

❖ **احمق** : کسیکه دختر همسایه‌را در تاریکی نبوسد «!

❖ **احمق** : مورچه‌ایکه رژیم لاغری نگرفته بخواهد سوار ماشین فولکس واگن بشود!

❖ **ادب** : یعنی کمک بیک خانم زیبا در عبور از خیابان حتی اگر احتیاجی هم باین کمک نداشته باشد!

❖ **ازدواج** : ازدواج قمار زندگی است و در قمار معمولاً «برد» با کسیست که بیشتر تقلب کند!؟

❖ **اسب آبی** : تنها اسبی که تا حالا مره شلاق را نچشیده!  
❖ **استاد دانشگاه** : موجودی که وقتی از خواب بیدار میشود فراموش کند چشمهایش را باز کند!

❖ **اسکالندنی** : کسیکه برق «بخچال برقی» را قطع کند و محتویات داخل آنرا با فوت خنک نماید!  
❖ **اصفهان‌نی واقعی** : کسیکه هر وقت کفش پایش باشد «لی‌لی» کند!

❖ **الکل** : مایع گرانبهائی که همه چیز را محفوظ نگاه میدارد مگر اسرار را!

❖ **اوراقچی** : تنها موجودی که زنده‌ها را بهترین رانندگان دنیا می‌داند .

❖ **امتیاز!** : امتیاز «فقیر» بر «غنی» اینستکه «فقیر» بیک حرف از غنی بیشتر دارد!

❖ **ایده‌آل** : شوهری که بتواند بازنش بهمان دقت و ملامتی که در مورد اتومبیل تازه‌اش دارد رفتار کند!؟



- ♠ **ب باد** : چیزی که در غبغب اشخاص از خود راضی و ژوپون دختران حوا بحد و فور یافت می شود !
- ♠ **بنه** : چیزی که دختران حوا از روی آن می پرند فقط بخاطر اینکه دامنه‌شان کمی بالا رود !
- ♠ **بچه‌های عصر موشک** : موجوداتی که وقتی در شکم مادرشان هم هستند دهانشان بوی «شیر» نمیدهد !
- ♠ **بدبیار** : کوهنوردی که از پله دم اطاقش سقوط کند و در دم جان بسپارد !
- ♠ **برگ** : چیزی که يك عمر با آدم از آن دلخور بود !!
- ♠ **بزبیار** : فلک زده‌ای که زنش زشت و کلفتش بیربخت باشد !!
- ♠ **بلوغ** : دورانی از زندگی که فرزندان شخص يك بيك او را ترك می کنند و دو بدو نزد او باز می گردند !
- ♠ **بوسه** : تصادفی که فقط يك سیلی بآدم ضرر می زند !؟
- ♠ **بیست سالگی** : دورانی که پسرها دنبال «معشوقه» می گردند و دخترها دنبال «شوهر» !
- ♠ **بیسواد** : مرغی که اگر کیشش کنند ، بطرف صدا بدود !؟
- ♠ **پاپیون** : چیزی که مردها بگردنشان می بندند و زنهای بهشت پیراهنشان !
- ♠ **پرهیزکاری** : اینکه آدم بيك کافه رستوران درجه يك برود و فقط چائی بخورد !
- ♠ **پستان مصنوعی** : مجسمه خواستنیهای يك مرد !

- ◆ **پیراهن** : رختی که اگر مال اشخاص زن دار باشد يك دگمه هم بآن نیست !
- ◆ **پیروخدا** : کسیکه هر کس را خدا زد ، اونیز بزند (!)
- ◆ **پیش بینی هوایی** : حرف پیشگی مایه شیشگی !
- ◆ **ت صنیف ساز** : کسی که در بهار صحبت خزان کند و درخزان صحبت بهار !
- ◆ **تقویم** : جزوهای که اگر يك روز تعطیلش مصادف با روز جمعه باشد از هر محصلی چندین نفرین تحویل می گیرد .
- ◆ **ج اسنجاجی** : شیئی که اگر صدتا سنجاج هم بآن بزنی صدایش در نمی آید !
- ◆ **جوراب** : چیزیکه صبح تا شب عرق میخورد ولی عربده نمی کشد !
- ◆ **جوق !** : محلی که دختران حوا نمیتوانند از آن بپزند و آقایان آنها را بغل می کنند !
- ◆ **چمر** وسیله ایست که برای یکنفر پناهگاه است ولی برای دوفر دوش آب سرد !
- ◆ **چشم** : عضویکه چشم چرانها با آن ارتزاق میکنند !
- ◆ **چوب** : چیزیکه در جنگل باسانی آتش می گیرد ولی امان از وقتیکه میخواهید زیر اجاق آن را روشن کنید !
- ◆ **ح سود** : موجودیکه اگر دید کسی کفشش را تازه وا کس زده خودش را فوراً از آن طرف خیابان باینطرف رسانده ، کفش او را لگد کند و مجدداً بآن طرف خیابان برود !
- ◆ **حمام** : باشگاه برهنگان منزوی !

- ❖ **خاکشیر:** ارزن متحرکی که ماهیهایی حوض از آن سدجوع می کنند!
- ❖ **خسیس:** کسی که وقتی خانه اش آتش می گیرد برای اینکه پول تلفن ندهد پیاده تا اداره آتش نشانی بدود!
- ❖ **خنک:** دکتری که وقتی مریضی برای معالجه بمطبخ میرود، درضمن سلام و احوالپرسی از او بپرسد:
   
- ... حال شما خوبه...؟
- ❖ **خواجه حافظ شیرازی:** تنها مردی که زیر پله های فروشگاه فردوسی با آسمان نگاه نکرد!
- ❖ **خوشبخت سال:** کسی که با صوفیا لورن عید دیدنی کند!
- ❖ **خوشبخت و بدبخت:** خوشبخت کسیکه: با در آمد ماه گذشته زندگی میکند و بدبخت کسیکه: با در آمد ماه آینده روزگار می گذراند!
- ❖ **خوشبین:** مردی که تصور کند وقتی زنی پای تلفن خدا حافظی می کند گوشی را خواهد گذاشت!
- ❖ **خوشبین:** خانمی که شب ظرفهایش را نمی شوید بامید اینکه فردا صبح آنها را باعلاقه بیشتری خواهد شست!
- ❖ **خوشبین واقعی:** کسیکه خود را از يك عمارت هفت طبقه بیائین بیاندازد و موقعیکه مقابل طبقه چهارم رسید با خود بگوید:
   
- خوب الحمدلله تا اینجا شو که سالم رسیدیم؟!
- ❖ **«آدم خیر خواه»:** کسی که پول توی جیبش نگذارد فقط بخاطر اینکه مردم جیب بر نشوند!
- ❖ **دختر مدرسه:** موجودیکه دو برابر کتابهایی که در راه مدرسه حمل می کند عکس آرتیستهای هالیوود را همراه دارد؟!

- **دختر نجیب** : دختری که دنبال پسرها نیفتد !
- **درجلوی اتوبوس** : دری که زشتمها پیاده و خوشگلهها سوار می‌شوند !؟
- **دست** : عضوی که در سینما نزد صاحبش بند نمی‌شود !
- **دکتر** : کسیکه «گوشی‌هاینه» اش را با «شمشیر» دون-ژوئن هم عوض نمی‌کند !
- **دکتر** : عزرائیلی که برای گرفتن جان شما پول هم می‌خواهد !؟
- **دوران مجرد** : دورانی که معمولا برای مردها بعد از ازادواج شروع می‌شود و به منتهای شدت خود میرسد !!
- **دیرباور** : کسیکه اگر سلامش کنید ، برگردد و پشت سرش را نگاه کند تا مطمئن شود که باو سلام کرده‌اید !
- **دیوانه حقیقی** : کسیکه در این دوره و زمانه دم از عقل بزند !
- **ادیو و تلویزیون** : تنها دارویی که از راه گوش و چشم جهت رفع گرمازدگی مصرف می‌شود !
- **رفیق** : کسیکه همیشه بشما مقروض است !
- **رقص** : بهم چسبیدن با اتیکت دو جنس مخالف !؟
- **روده دراز** : کسیکه اگر از او راجع به «پشه» سؤال کنید تا «فیل» برایتان شرح بدهد .
- **روغن نباتی** : عالیتربین دارویی که انسان را از داشتن يك مشت کورو کچل راحت می‌کند !
- **زوج ایده آل** : شوهر کرو زن لال !

🌸 **زمرستان** : فصلی که فقرا شانس خوابیدن در روی اسفالت خیابان را هم از دست میدهند !

🌸 **زن** : موجودیکه باماشین شخصی از منزل خارج میشود و با آمبولانس به خانه برمی گردد .

🌸 **زیپ** : روزنه امیدی که چشمچرانها با نگاه آنرا باز می کنند !

🌸 **ژیکولت** : کسیکه خیال میکند «همه چیز» برای بیرون انداختن آفریده شده ؟!

🌸 **ژیگولو** : موجودیکه از مقابل مجسمه زن هم بدون پراندن متلک عبور نمیکند !

🌸 **ساعت** : خروس دیواری که یکدستش از دست دیگرش درازتر است !

🌸 **ساق پا** : ستون مرمری که هرچقدر بسوی بالا برود زیباتر می شود !

🌸 **ساق پا** : عضویکه اگر يك مو بآن باشد دختران حوا شب خوابشان نمی برد !

🌸 **سبزه قبا** : سبزه پرنده ای که در روز سبزه بدر دخترهای دم بخت اگر دستشان بدامنش برسد آنرا هم گره می زنند !

🌸 **سرخ پوست** : مرد خوشبختی که وقتی زنش او را می بوسد صورتش ماتیکمی نمی شود !

🌸 **سلمانی خوشبخت** : موجودیکه ساق پای آواکاردنر را باتیغ زیلت اصلاح میکند ؟!

🌸 **سمج** : کسیکه اگر عکس خود را در آئینه ببیند يك شبانه روز با او یکی بدو کند که اگر من هتم پس تو کی هستی ؟...

🌸 **سنجاق قفلی** : تنه قفلی که بدون کلید باز می شود !

● **سوزن گرامافون** : سوزن بسیار تیزی که آوازا از دهن خواننده بگوش شنونده می‌رساند بدون اینکه دهن آن یا گوش این یکی را زخم نماید !

● **سویچ اتومبیل** : چیزیکه بی مصرفش نزد ژیکولوها زیاد پیدا می‌شود !

● **سوء ظن** : سعی در دانستن چیزیکه بعداً انسان آرزو میکند ای کاش آنرا نمیدانست !؟

● **سیاستمدار** : مردی که وقتی اصلاح کرد و کراوات جدیدش را زد، خانمش با سوء ظن نبرد !؟

● **سینما** : جائیکه پشت سر شما حرف می‌زنند !

● **سینه صوفیا لورن** : تفنگک دولولی که بدون تیراندازی پسران آدم را می‌کشد !

● **سینه مصنوعی** : وسیله‌ایکه هنگام پریدن از جوی آب بجای اینکه بلرزد، روی اسفالت خیابان می‌افتد !؟

● **صحن ندلی** : چیزیکه «اجناس مکش مرگ‌ما» روی آن می‌نشینند فقط بخاطر آنکه پاهایشان را روی هم بیندازند!

● **ط ماع** : موجودیکه اگر هفت طبقه زمین را باو بدهند باز سراغ دسته کلید آسمان را میگیرد !؟

● **عروس خانم** : موجودی که وقتی نصف شب متکا از بالای پشت بام توی حیاط بیفتد از توی اطاق بشکن زنان می‌پرد بیرون که «آخیش خانوم بزرگ بود، آخیش خانوم بزرگ بود . . .» !؟

● **ع شق** : دردسری که برای فراموش کردن آن باید عشق تازه تری پیدا کرد !

**کُ ارمند:** مرتاضی که پول ندارد میخ بخورد و رویش بنشیند!  
 **کلاه:** چیزیکه وقتی سر آدم بخارد موقعیتش متزلزل می شود!

**کلفت:** زنی که نه مهریه طلب میکنند و نه جهاز دارد!  
 **کم حافظه:** مردیکه خبر بچه دار شدن خود را از مطالعه روزنامه‌ها بفهمد!

**کناردریا:** سرپل تجریشی که در کنار دریا تشکیل می‌شود!  
 **گشنه الکی خوش:** کسیکه ۲۴ ساعته پای برنامه‌های آشپزی رادیو و تلویزیون بنشیند!

**لباس:** چیزیکه خانمهای عصر موشک بآن احتیاجی ندارند!

**لباس خانمها:** پارچه‌ای که همه را گرم میکند جز خود خانمها را!!

**لباس کوتاه:** پوشاکی که فقیر فقرا زیر شلوار می‌پوشند ولی پولدارها درسر کوچه و بازار وحتى شب نشینی‌ها!  
 **لوله کشی:** چیزیکه چون بند می‌آید مزید زحمت است و چون می‌ترکد ممد عذاب!

**آج:** «بوسه» اینکه هنوز رنگ آرتیستی نگرفته!  
 **ماشین سواری:** رختخواب چرخداری که احتیاج به پهن کردن و جمع کردن ندارد!؟

**مأمور آتش نشانی:** کسیکه یک عمر خودش را به «آب و آتش» می‌زند و عاقبتش هم بجائی نمی‌رسد!

**ماهی:** حیوان واحد الحیاتی که در آب زندگی میکند و در خشکی «مردگی»!

✱ **مایو** : پارچه‌ایکه يك «بید» گرسنه می تواند ساعتی ده تایش را بخورد!

✱ **مایو** : برگ مدرنی که دختران حوای عصراتم با آن خود را «می پوشانند!»

✱ **مداد** : جسمی که بوسیله آن دختر مدرسه ایها اطراف چشمانشانرا سیاه میکنند وپس مدرسه ایها دیوار مردم را!

✱ **مداد تراش** : وسیله‌ای که دختران ژینگولت روزی یکمرتبه نوك سینه‌های مصنوعیشان را با آن تیز میکنند .

✱ **مرخصی** : دورانی که شخص محلی را که سال آینده باید مرخصی اش را در آنجا نگذارند پیدا میکند!

✱ **مرد دوزنه** : ناامید امیدواری که رادیو و تلویزیون را باهم باز کند!

✱ **مرد مجرد** : کسیکه هنوز عیوبی دارد که خود تمیداند!

✱ **مشهور** : کسیکه تا آخر عمر فعالیت میکند تا او را بشناسند و وقتی که مشهور شد ، عینك دودی بچشم می زند تا او را نشناسند!

✱ **معجزه** : دختر خانمی که دوزنگ آخر صبح از مدرسه جیم نشود و بسینما نرود!

✱ **موش** : خانمهاییکه نصف شب بجیب شوهرانشان شبیخون می زنند!

✱ **میخ** : تنها چیزی که میتواند دهان « مر تاض » را آب بیاندازد!

✱ **نابغه** : ه وجودی که روغن نباتی بخورد و حر مسرا دائر کند!



- ★ **ناف** : کوچه‌ایکه از کوچه بودن فقط درش را دارد !
- ★ **ناف** : چشمی که طبیعت در آن اسید ریخته !
- ★ «**نمک‌شناس**» : در این دوره وانفسا فقط شیمیست‌ها هستند که **نمک** «شناس» اند !
- ★ **نرس** : جنس لطیفی که بمریض‌ها دوا و بدکترها غذا (۱) می‌دهد !
- ★ **نصیحت** : سخنی که عاقلها بهش احتیاج ندارد و دودیدواندها هم قبولش نمی‌کنند !
- ★ **نمکدان کافه‌ها** : شیئی که از همه جایش **نمک** می‌ریزد بجز از سوراخهایش !
- ★ **نوزاد** : فرشته‌ایکه بتدریج هرچه پاهایش بزرگتر می‌شود بالهایش کوچکتر خواهد شد !
- ★ **واکس مشکی** : چیزیکه مردها آنرا به کفش‌شان می‌مالند و خانمها به ابرو و اطراف چشمشان !
- ★ **واعظ غیر متعظ** : سخنرانی که تحت عنوان «پرگوئی یکی از عیوب بزرگ بشر است» مدت دو ساعت سخنرانی کند !
- ★ **ولخرج** : موجودیکه پولهایش قبل از اینکه از سوراخ کوچک ته جیبش کم شود ، از سوراخ بزرگتر بالای جیبش نابود شده باشد !
- ★ **هالتریست** : کسیکه احتیاج ندارد بار ببرد ولی دز عین حال تمرین باربری میکند !
- ★ **هالو** : شوهریکه دستکش ظرفشویی را بجای اندازه دست خودش ، اندازه دست زنش بخرد !

- **هالو** : دامادیکه خیال کند وقتی بماء «عسل» میروند بایدیک کوزه عسل سبلان باخودش ببرد ودر تمام مدت ماه عسل «کار وزند گیش!» راول کند و فقط ..... عسل بخورد !
- **هنرمند** : موجودی که اگر بدماش تلمنکر بزنی ، ده سانت «کرد» در هوا پنخش شود !
- **همزیستی مسالمت آمیز** : اینکه مردی دریك خانه زن و مادرزن ... وخواهر خود را جای دهد !



« پایان »



موقع استعمال خود را تکان دهید !

نشریات توفیق :

(روزنامه توفیق - ماهنامه توفیق - سالنامه توفیق - کتاب توفیق)

دوای کلیه درد های شماسست !

هیچوقت نشریات توفیق را فراموش نکنید .

## اسامی خانمها و آقایانیکه با فرهنگ توفیق همکاری داشته‌اند .

### خانمها :

« آخ » - « ص.ن. آهنربا » - پریوش اردبیلی - « الیزابت » -  
« ك . پ . انچوچك » - فری بختیاری - « فری . ت » - « م . چادر  
بسر » - « ش . د » - ناهید دانشور - صدیقه رحیم زاده - « رویاء » -  
« رضوان » - پوران زمانی - پروین سهامی - سلطان سورماغن - « ب.  
ن . س » - « شهلا » - « فری » - همافرهانی - « فرزانه . ف » - « مهشید .  
ف » - پریچهر فردهی - ماری صوفی - سلطان صدق شبات - ملکی  
صدق شبات - مهین عضدی - « کولی » - « بی بی کومه » - م . کیانی -  
« حسرت » - « گمنام » - مرگان گردانی - « ن . مهستی » - « مهدخت » -  
زهرامعزی - فخری مفتی - اعظم موسوی - « فرشته . م » - پروین  
نهادندی - عزت نشواد - س . نجاتی - « مأنوس . ه » .

## آقایان :

« آ » : آقا ربیع - آذری - «آینده بین» - آفائی - آصفی - آفاق پور - «آشنا» - آذرنیا - آگولی - آصفی - «آقاموشه» .

« الف » : افراسیابی - « پرویز . الف » - اذانی - « دیزی اشتها ردی » - ابهری - اعتمادی - اسفند آبادی - افشار - ایزدی - افسری - احمدیان - امیری - امیری رشتی - اویار حسینی - استادی - استوار - « سعادت اله . الف » - اجدوت - اتحاد - ابتهاج - سمعی - اسلامی - ایرانژاد - افشار - ابراهیمی - ابوالفضلیان - اربابزاده - اعتصامی - « پ . ا » - اکبریان - ارشاد - انوری - « ع . الف » - « ارادتمند » - امیر بشیری - ارغنب - اخلاقی - امیر کوه - احترامی - ارمنی - « او هو هو هون ! » .

« ب » : « بی اسم » - بیطرفان - باوی - « ابرام بی منخ » - « بچه دهاتی » - برادران - « بچه زرافه » - بایرامعلی - « بچه شمرون » - « بچه کیلانی » - بیاتی - بنائی - باختر - بزرگی - بهنام - بهروزی - بربری - بهرازیانیا - بانکی - بهمنی - بنکدار - « بچه یاخچی آباد » - بلاغی - بدیع - « بچه یزدی » - بندرافشان - « بچه خوانساری » - « ه . ب » - « ا . ب » - « بیرنگ » - « ح . ب » - باشی نژاد - بیدار مغز - بازرگانی - سیاهپوش - بوربور - « باجی خانم » - بیگدلی - « ا » - « بچه جولستان » - برات پور - « بچه کنگاور » - « بچه ارمنی » - « بهرام » - باسمه ای - بیگلری - بیانی - بی درد .

» پ « : پاکشیر۔ «ب۔ پ»۔ پشمالو۔ ہووئی۔ «پیادہ»۔  
 پرویز زادہ۔ پیروز۔ «پسر آقا جان»۔ پرگالی۔ پیروز۔ «پایان»۔  
 «پهلوان پنہ»۔ «پیشی بی حیا»۔ «منوچ خان پشندی»۔  
 «نادر۔ پ»

» ت « : «ترانزیستوری»۔ «ت۔ ت»۔ تقوی۔ «ح۔ ت»۔  
 تقی زادہ۔ تابش۔ تاج زادہ۔ تاجبخش۔ تمدن۔ تفتی۔ «تخم»  
 مرغ مصنوعی۔ «تاج خلیلی»۔ «تار عنکبوت»۔ توپسرکانی۔  
 «تلویزیون»۔ «تر بچہ نقلی»۔ تھرانچی۔

» ث « : ثقفی۔

» ج « : جلالی پور۔ جمشیدی۔ جواہری۔ جبلی۔  
 جہانگشا۔ جلوہ۔ جانفدا۔ جلالی۔ جاروئی۔ جہانگیر۔  
 جلیلود۔ «ن۔ جوجہ تیغی»۔ جباری۔ «جہانگرد»۔ جوجہ کفتر۔

» چ « : چاوشی۔ چراغچی۔ «چسفیل»۔ چرتگو۔

» ح « : حضرتی۔ «حمید»۔ حائری۔ حالت۔ «ح۔ ح»  
 حسینیان۔ حسینخواہی۔ حسینی۔ حبیبی۔ حاجی آفا۔ حسنی۔  
 حیدری۔ حاجیپور۔

» خ « : خورشیدری۔ خدابخش۔ خواجہ نوری۔ «خالہ»  
 سوسگہ۔ خرسند۔ خوش گسار۔ خرازی۔ خردمند۔ خوشابی۔  
 خانلری۔ خدائی۔ خسروی۔ خدادادبان۔ خالدی۔ «ف۔ خ۔ ن»  
 خضرائی۔ خردپیر۔ «خوش باور»۔ خرم پور۔ فرمانزادہ۔  
 خوشنام۔ خیراندیش۔ خسروی۔ خسروی حقیقی۔ «ا۔ خ۔ کرمانی»  
 خالقی۔ «خجالت زادہ»۔ «ذ۔ خ»۔ خلیل پور۔ خاقانی۔ «آمیتی»  
 خرجنگک۔

«د»: در تاج - دهقان - دلتنگ میرزا - دواج - دادوی - دیباج - دولو - دلارام - محمد . د - «س . ب . د» - دوشا - داروگر - «دردونه حسن کبابی» - «ا . دنگ کوب» - دبیردانش - «دو طبقه» - «دو نده» .

«ذ»: ذاکر زاده - «خ . ذ» .

«ر»: رئیس - «م . ر» - رفیعی - رضوی - رحیمی - رنجبر اصفهانی - «رهگذر» - رضائی - رودگری - رحمانی - ربیع - رحیم زاده - رخصتی - رعد پیما - «خ . ن . رودار» - رشیدی .

«ز»: «زلم زیمبو» - زرشکیان - زیبون زاده نو - زارعیان - زهری - زهرائی - زمانی - زرین قلم - زارع - زرین خط - «ک . ز» - زندیه - «زرافه» .

«س»: سمیعی - سرابی - سعادت مند - سبحانی - سواسی - سیمانیان - سلیمیان - سامی - سیاح چی - سلطانی - «م . س» - سعادت - سلیمی - سپهر - سمساری - سلمانپور - سکاکئی - «ح . س . ت» - سپاس - سعیدی - سر سوخته - «ا . س» - ستوده - سلامی پور - سهیلی - سید مصباحی - سیستانی .

«ش»: شفیی - شیردانش - «شیخ ابوالرئیس» - شمشکی - شاهپوری - «شیطون» - شیرین لو - شاهقلی - شیر محمدی - «الف . ش» - شاهین - «شیخ طشنگ» - شاملو - شریفی - شاملوئی - شبانی - شاهین - «شاپسرا» - شفیی - «شیطان معمولی !» - «شارلاتان» - شریعت - شیدا - «شماطه» - شکرانیان - شبیر - «شازده پسر» - «شاهرخ . ش» - شکیبائی - شمشیری - شکوفی - «شمله غوره» .

«ض» : صالحی۔ صیامی۔ صادقی۔ صولتی۔ صبا۔ صفاری  
- صالح - صدر - صافی ضمیر - «شمس الدین . ص» - صبائی -  
«کیومرث . ص» - صدیقی۔ صادقیان - صفوی - «خ . ص . د» -  
صدری - صلواتی.

«ض» : ضیائی۔ «ف. ض» .

«ط» : طلاچیان - طلائی۔ طاهریان۔ طلاجو.

«ظ» : «امیر. ظ»۔ ظهوری .

«ع» : «جمشید. ع» - «ناصر.ع» - عمرانی - علمداری -  
عظیمی - عبداله زاده - عمادی - عادلخانی - عبادی - عطارکاشانی  
- عباسی - علائی . «عمقلی هزارپای همدانی» - «عباد کلاغ» -  
عراقی - «حمزہ . ع» - عطری - «عورت» - عظیمی - علیزاده .

«غ» : غفاری - غمخوار - «غول بیابونی» .

«ف» : فیروز آبادی - فرهادیان - فخرائی - فیلی -  
فرشچی - فرح بخش - فجرک - فکری - فاضلی - فولادی - فریدی  
- فرشادی - فتاحی - فخرشفائی - فرجیان - فرهادی - فریزهندی -  
فلاحی - فرید - «فیلدمارشال بطحی!» - فریوراصفہائی - «فضولباشی»  
- فضلی - فلکی - فریدونی .

«ق» : «قمپزعلی» - قبولی - قشقائی - قائمی - قیامی -  
قربانی - قنادها - «ج . ق» - قازاروسیان - «قرتائیل» .

«ک» : کاشانی - کیمیاگر - «کاس آغا» - «کامیار» -  
«کل اصغرعلی» - کوچک زاده - «کلرورولگر» - کشت ورز -  
کھدی - ر . ک - کازاریان - «م . ع . ک» - «حسین . ک» - کیانی -



«حسین کوچولو» - «رضا کر مکی!» - کاظمی.

«گگ» کلچین - گریگوریان - گرگانی - گلدوست - کلچین معانی - «گردوئی» - کلی ناوہ - «گردن کلفت» - گنوز - گردی - کیوی - گرگانی .

«ل» لاجوردی - «س. ل».

«م» «عقیلی» - میرزائی - میرفندرسکی - مفتی - مہدوی - محمد زاده - مفاخری - «منجم زاده» - «ق. م» - شاہرخ. م - محبت - «مسترزالو» - «مملی» - «مسخرہ» - مہردادیان - مشتاقی - موسوی پور - مشتاق - «مہشید» - مؤذن - میرسعیدی - «مجہول الہویہ» - میرزنجانی - محتشمی - مصدق - محسنی - متین رزم - میرحسینی - محمدی - «مادمازلدوست» - منفردنیاسکی - مرتجی - «مخلص لولی» - مظلومان - مسیح پور - «ک. م» - مہین آسا - مفیدی - «س. م» - مہاجر - میرخانی - منشی - ملک پور - مروج - حسین محمدعلی - «ص. م» - منصوروی - مقراض - محیط - میرآفتاب - مسیح - «میرزانمکدون» - موحد - «مش ماشاء اللہ» - شہنواز. م - مقیمی - محمدی - مجابی - «موشی» - مقیمی اسفند یاری - «عبدالرضا. م» - مستغائی - مبارکہ - «غ. م» - «مرکوڑا» - مفید - معلم - «مزخرف گو» - میر عارفی - منجمی - «مہندس نخمی» - مہیار - «میرزا قشم شم» - «میرزا ہپل ہپو» - وحید. م - «ہ. ن. مریا» .

«ن» نیرومند - نیک فطرت - نبی زاده - نقاشیان - «نامید» - نظامی - نصیری - نمازی - نورانی - «نادان العلماء» - نیکخواہ - نعمت اللہی - نورانی - نوروزی - نوارچی - نورائی - نجاتبخش - «نصر اللہ» - نقیب زاده - نظری - نصیری - نامور - نیکبخت - «نصرت» - «نظام میرزا» - ناصری - «نوہ مرحوم شیرخدا!» .

«و» «وقوق صاحب» - وثوق - «ن. و» - ویتامینزاده - ولی  
زاده - وهداد - وفاجو- وکیلی - «م. و» - وحید طاهری - «اکبر  
وقوقی ا» - «وراج حضورا» - «ویستاویژن».

«ه» «همایون - هیربد - هونگچی ا - پرویز . ه - همتی -  
«همردیف نقلعلی» - «هدایتی - «م. ه» - «ع. ه» - «همایونی  
- هاشمی .

«ی» «یزدی بیمزه» - «یاخچی کیشی» - یغمائی - یگانگی  
- یزد یزاده - «یخچال» - «یی یبه ا» - یزدانی - یدالاهی فر -  
یکی تا- یعقوبیان- «م. ی» - «یدی کرده» - «یکدونه» - «یوزباشی  
مصنوعی» - یوسکا.



• کا کا نوبیق •

تقدیم میگند :



کتاب‌تزیینا

دومین نشریه «کتابخانه توفیق»:



# دمب گربه!

شامل ۲۱ داستان فکاهی و انتقادی بسیار خوشمزه ایرانی

بزودی منتشر میشود

قیمت: دوچوق!



## کتاب توپینا

سومین نشریه «کتابخانه توفیق» :

کتابی که در روزهای اول انتشار نایاب خواهد شد :



## جدول و سرگرمی توفیق

شامل صدها : جدول فکاهی، سرگرمی شیرین ، لطیفه ،

شعر ، کاریکاتور، وغيره !!

بزودی منتشر میشود

قیمت : دو چوب !

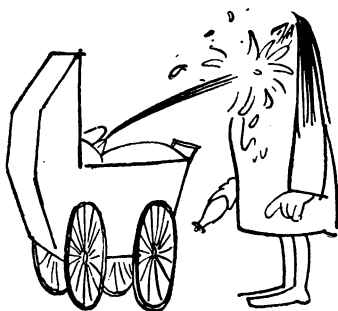


## کتاب ترفینا

□ احتیاط کنید!..

به عده بچه شیطون و نخاله دست بکار شده اند  
تا شمارا از خنده روده برکنند!

چهارمین نشریه «کتابخانه توفیق»:



# تخم جن!

کتابی شامل:

صدها لطیفه، شعر، بحر طویل و کاریکاتور در باره بچه ها

قیمت: دو چوق!



کتاب تزیین

پنجمین نشریه «کتابخانه توفیق» :



چاپ دوم

# دختر حوا

مجموعه صدها شوخی و لطیفه و کاریکاتور در باره جنس لطیف

کتابی که در همان روز اول نایاب شد

قیمت : دو تومن

برای تنویر فکر و پرورش ذوق شما ، برای تفریح و سرگرمی شما  
برای انبساط خاطر شما ، و برای رفع خستگی جسمی و تجدید قوای روحی شما

مؤسسه

# توفیق

● هر هفته:

«روزنامه توفیق»

● هر ماه:

«ماهنامه توفیق»

● هر سال:

«سالنامه توفیق»

● شب عید:

«کارت تبریک توفیق»

● و هر چند وقت یکبار:

«کتاب توفیق»

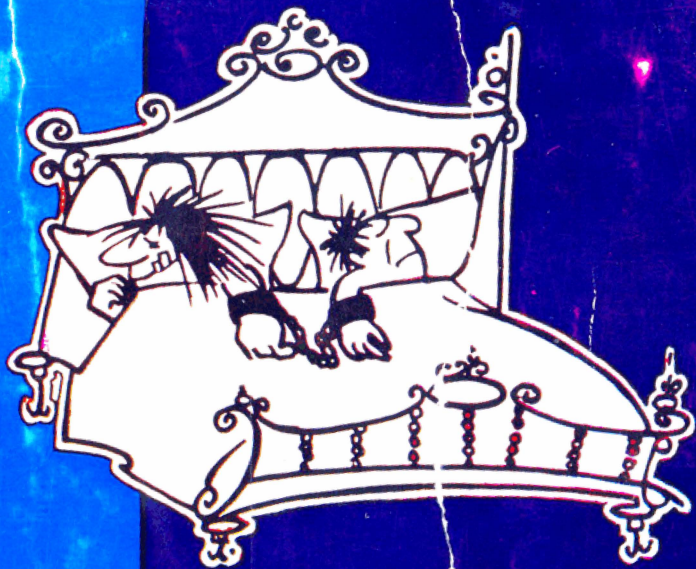
را منتشر میکند .

هیچ --- وقت نشریات توفیق را فراموش نفرمائید ---





کتاب توفیق



« داماد فراری ! »

منتظر کتابهای دلی توفیق باشید